

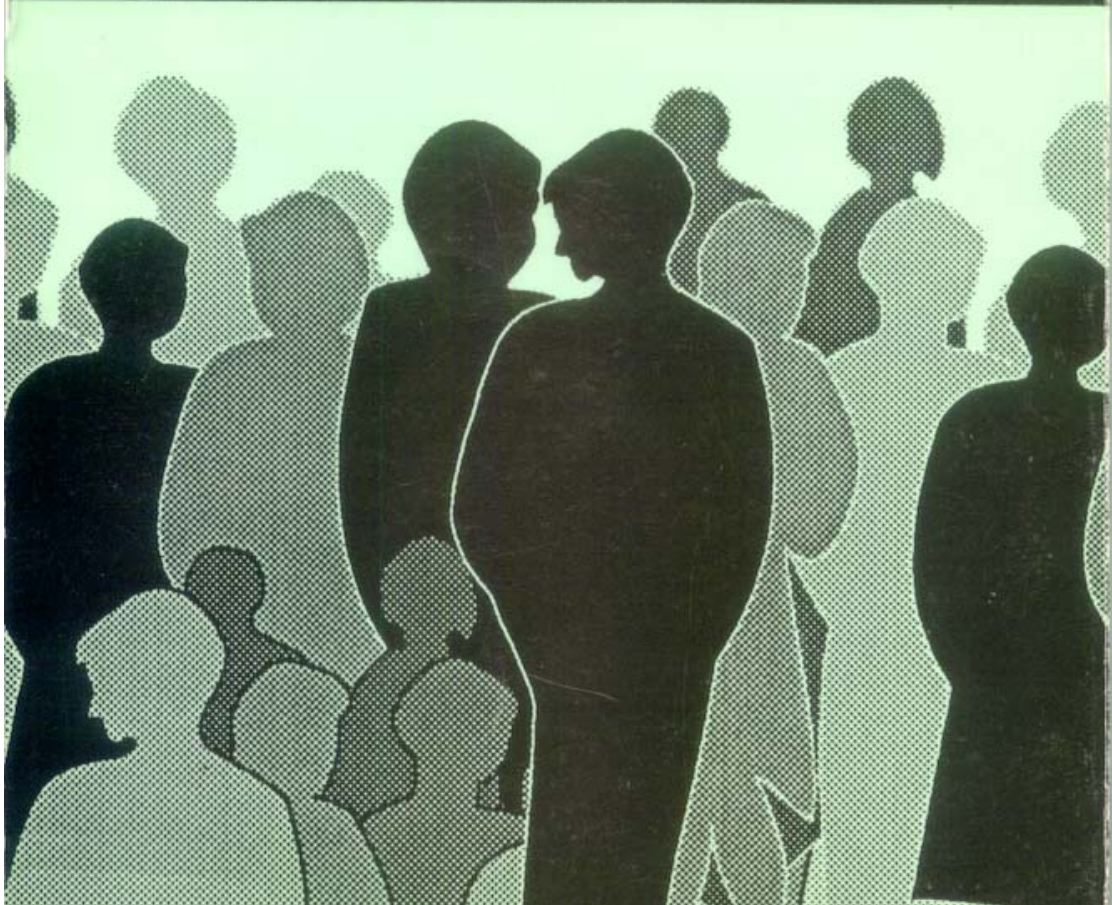
۹ دسامبر ۱۹۹۶

نشست فرانکفورت

پیرامون دادگاههای مرگ

و هویت چماقداران ؛ زندانبانان ؛ بازجویان و شکنجه گران

فرقه رجوی



فراخوان به سازمان های مدافع حقوق بشر

مطبوعات و رسانه های خبری

سازمانهای مدافع حقوق بشر، خبرگزاریها، مطبوعات و رادیو تلویزیون ها پس از بر ملا شدن زندانها و شکنجه گاههای رجوی توسط زندانیان و شکنجه شدگان مقاوم و آزاده و سیل شکایات به صلیب سرخ و عفو بین الملل و کمیساریای عالی پناهندگان، توسط اعضاء سازمان مجاهدین خلق «سازمان نظارت بر حقوق بشر خاور میانه» «میدل ایست و اچ» در آمریکا، تصمیم به بازدید از زندانها و شکنجه گاههای گروه رجوی در عراق گرفت. در همین رابطه نامه ای خطاب به آقای رجوی مسئول «شورای ملی مقاومت» بتاريخ ۹۴/۱۰/۶

نوشته و از ایشان درخواست نموده که امکان بازدید هیأتی از «سازمان نظارت بر حقوق بشر خاورمیانه» را از زندانها و شکنجه گاههای آنان در عراق فراهم نماید.

لازم به تذکر است، همانگونه که رژیم فاسد ولایت فقیه آخوندی از بازدید هیئت حقوق بشر به سرپرستی آقای گالیندوپل ابراز خشم نموده و آه و فغانش به آسمان رفته بود، این بار هم ارتجاع مغلوب به رهبری رجوی، آه و ناله سر داده و از درخواست نمایندگان «میدل ایست و اچ» سخت به وحشت افتاده و آنرا توطئه و دلیل برحمایت از رژیم جمهوری اسلامی دانسته، رجوی در ادامه مصاحبه خود برای فرار به جلو اظهار داشته است که اساساً ما زندان و زندانی نداشته و کسی را شکنجه نکرده ایم، این اتهامات رژیم آخوندی است که از زبان «میدل ایست و اچ» و تعدادی از افراد مجهول الهویه بیرون آمده است.

بدینوسیله ما امضاء کنندگان نامه که بعضاً در دادگاههای مسئول «شورای ملی مقاومت» بنام «صلیب یا مرگ» محکوم به اعزام شده ایم و از ۶ ماه تا ۳ سال در زندانهای عمومی و انفرادی (زندانهای انفرادی ابعادی به اندازه قبر و قفس دارد) بسر برده ایم و مورد شکنجه قرار گرفته ایم، آماده ایم جهت روشن شدن حقایق و موارد نقض حقوق بشر و افشاء نام و آدرس خانه های امن در شهر بغداد و زندانها و شکنجه گران و بازجویان و هویت چماقداران چه در عراق و چه در سطح اروپا که اعضایی جدا شده و معترض را مورد ضرب و شتم قراردادند، در رد ادعای کذب رجوی و همدستان ایشان، با کلیه سازمانهای مدافع حقوق بشر، خبرگزاریها و رادیو تلویزیون ها و مطبوعات مصاحبه زنده به عمل آوریم، تا رجوی به هویت ما که بخوبی از آن مطلع است، مجدداً یکبار دیگر در برابر عموم پی ببرد، شاید از جهالت !! بدر آید.

امیدواریم با نشان دادن چهره واقعی شکنجه گران و زندانبانان ، که لباس آزادی و دمکراسی و دفاع از حقوق بشر، به تن کرده اند ، به جهانیان و مردم ستمدیده ایران ، گامی در جهت احقاق حقوق انسانها و آزادی برداشته باشیم .

۹۴/۱۰/۳۱ برابر است با ۷۳/۸/۹۱

امران الله ابراهیمی ، محمد توفیق اسدی ، اصغر برزو ، رضا تویسرکانی ، مینا ربیعی ، غلام رحیمی ، حسین رستمی ، نوروز علی رضوانی ، هادی شمس حائری ، غلام حسین شیرعلی ، مرتضی صیاد ، عباس فلاح خیراندیش ، اصغر کامیار ، صدر بابائی .

فاکس و شماره تلفن (از ۸ نوامبر میتوانید تماس بگیرید) :

۴۹۶۹۸۱۱۱۳۱

نشانی :

BOX ۴۴۸ ۱۷۵۲۵ JARFALLA SWEDEN

P.B ۷۰ ۱۷۹ ۹۷۰۴ AD GRONINGEN HOLLAND

میزگرد در دانشگاه فرانکفورت دسامبر ۱۹۹۴ (آذر ۱۳۷۳)

با توجه به برنامه ای که قبلاً اعلام کردیم الان وارد دستور کار اصلی جلسه می شویم . تعدادی از اعضای سابق سازمان مجاهد برای شما از وضعیت و مشکلات و مناسبات درونی سازمان مجاهدین و هم چنین سیاستهای آن صحبت خواهند کرد ضمن تشکر از آنها بخاطر حضورشان در این جلسه سعی می کنیم بعد از شنیدن مطالب و اظهارات آنان يك آنتراکت کوتاه بدهیم و سپس جلسه پرسش و پاسخ خواهیم داشت و در آخر مقداری از وقت را اختصاص به دوستان و رفقای حاضر در جلسه خواهیم داد تا اگر بحثی یا نکته ای دارند مطرح کنند .

یکی از حضار :

قبل از شروع برنامه پیشنهاد می کنم اگر برنامه خلاصه تر شود بهتر است یعنی آنتراکت وسط آن نباشد چون يك تعدادی می خواهند بروند , بیشتر طول نکشد , اگر استراحت وسط آن ندهید ما می توانیم سئوالها را مطرح کنیم .

مجری :

بله , اگر چنانچه شد جلسه را همینطور ادامه بدهیم ولی اگر جلسه خسته کننده بود , ناچار ۱۰ الی ۱۵ دقیقه آنتراکت بدهیم , ما سقف مدت زمانی که می توانیم اینجا باشیم تا ساعت ۱۰ است , حالا اگر دوستان بتوانند با مسئول ساختمان صحبت کنند تا ۱۰/۳۰ احتمالاً بتوانیم حضور داشته باشیم . با عرض سلام به کلیه بینندگان و حضار گرامی و هموطنان عزیز و با تشکر از اینکه زحمت کشیدید اینجا آمدید و هم چنین از کانون دمکراتیک که این امکان را فراهم و از ما دعوت کردند تشکر می کنم البته این مسئله يك طرفه نبود که فقط از ما دعوت کرده باشند ما هم مشتاق بودیم زمینه ای فراهم بشود تا بیاییم با هموطنان از نزدیک صحبت کنیم . کمبود های ما در این مدتی که در سازمان مجاهدین خلق بودیم عبارت بود از دوری از مردم , جامعه , افکار و نقطه نظرات دیگران و مسائلی که در حول و حوش جنبش ایران می گذرد و نشریات گروهها , شنیدن نظرات مخالف و گوش دادن به اخبار رادیوها وجود نداشت , چون رادیو ممنوع بود . اخباری که ما گوش می کردیم مجموعاً از کانال بولتن خبری مجاهدین و اخبار رادیو مجاهد بود . من قبل از اینکه خودم را معرفی کنم اطلاعیه ای را که ما در ارتباط

با رعایت حقوق بشر منتشر شده خدمتتان می خوانم : هموطنان گرامی ، احزاب و سازمانهای مدافع حقوق بشر .

« به مناسبت روز جهانی حقوق بشر و نیز محکومیت سیاستهای ضد مردمی رژیم آخوندی حاکم بر ایران مجدداً حمایت خود را از مبارزات مردم میهنمان برای کسب آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی ، چه در داخل و چه در خارج از کشور اعلام می کنیم و از تمامی مجامع مدافع حقوق بشر و مدافع حقوق زندانیان سیاسی در خواست می کنیم جهت آزادی زندانیان سیاسی در ایران ، رژیم آخوندها را تحت فشار قرار دهند. علاوه بر آن برای نجات اسرای مجاهد در زندانهای مسئول شورایی ملی مقاومت در عراق نیز اقدامات لازم را به عمل آورند .

مینا ربیعی - هادی شمس حائری

من هادی شمس حائری هستم ، عضو سابق سازمان مجاهدین . از سال ۵۴ با این سازمان همکاری داشته و در سال ۱۳۷۰ در عراق از این سازمان جدا شدم و به رمادیه فرستاده شدم ۳ ماه در زندانهای رجوی در عراق در پایگاه موسوم به اشرف زندانی بودم و بعد از اینکه آقای محسن رضایی رئیس کل زندانهای رجوی ما را در دفتر زندان با استناد به آیه ای از قرآن محکوم به اعدام کرد. سه ماه زندان بودم و پس از آن به رمادیه فرستاده شدم و بعداً توانستم از عراق خارج شده و به اروپا بیایم . قبل از اینکه مطالب خودم را ادامه بدهم نامه ای از طرف یکی از دوستان ما به اسم توفیق اسدی که قرار بود در این نشست شرکت کند و متأسفانه بدلیل مشکلاتی که پیش آمد ، نتوانست بیاید خدمتتان می خوانم .

« هموطنان ، دوستان و رفقای عزیز . ضمن عرض سلام و خوش آمد گویی به شما و تشکر از اینکه زحمت کشیدید و به این میز گرد آمده اید باید به عرضتان برسانم که با کمال تأسف بعلت پیشامد ناخواسته ای که برای پسرم اتفاق افتاد ، قادر به حضور در جمع شما نشدم . البته برای من جای بسی خوشحالی بود که در جمع شما حضور یافتم و با دیگر دوستانم ، گوشه ای از سیاستهای انحرافی فرقه رجوی را آشکار می کردیم تا شما و سایر هموطنان بیشتر از آنچه که اطلاع دارید ، در جریان قرار گرفتید منتهی همگی بخوبی می دانید

لذا ما معتقدیم که نیروهای سیاسی و شخصیتهای مردمی امروز وظیفه دارند که با تمام توان در راستای سرنوشتی این رژیم و نیز افشای نیروهای منحرف و خود کامة منجمله فرقه رجوی از هیچ کوششی فرو گذار نکنند

در سال ۵۷، بعلت عدم حضور آلترناتیو انقلابی و مردمی - رژیم ارتجاعی و ضد خلقی جمهوری اسلام توانست بر موج عظیم توده های مردمی سوار گشته و به کمک اربابان باب طبع آقای رجوی قدرت را بدست بگیرد

و بر سر مردم ستم دیده ایران آنچه بیاورد که همگی امروز شاهد آن هستیم پس وظیفه هر انسان آگاه و دلسوزی است که تلاش کند تاریخ در چهره و شکل دیگری در ایران تکرار نشود. زیرا آنها در عمل با نیروها، شخصیتها و افراد مستقل همان شیوه را برگزیدند که مورد پسند سردمداران رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران است.

لذا ما تصمیم گرفتیم به عنوان افرادی که هر کدام، سالهای زیادی در این فرقه بوده ایم و بعد از اعلام جدایی از آنها طعم تلخ زندانها و تحقیر و توهین زندانبان و بعضاً مشقت و لگد آنها را چشیده ایم، چهره بزرگ کرده و شکلهای دمراتیکی مآبانه رجوی را که هدفی جز رسیدن به قدرت ندارد، افشاء کنیم. آری خود من سیزده سال با این فرقه که زمانی سازمانی گسترده و قابل اعتماد بود و امروز سیاستهای انحرافی و ولایت فقیه رجوی با این سرنوشت دچارش کرده همکاری داشته ام و بعد از اعلام جدایی در سال ۷۰ چندین ماه بنا به اعتراف نشریه مجاهد شماره ۳۶۴ در زندان مهمان مجاهدین بوده ایم و یکسال و اندکی در تبعیدگاه رمادی با همسر، و دختر خردسال در بدترین شرایط به سر برده ایم و نهایتاً به کمک رفقای فدایی از جهنم رمادیه نجات پیدا نمودیم. در پایان ضمن عذر خواهی مجدد از تک تک شما امیدوارم که دوستانم بتوانند ورقی از کتاب افشاء نشده انحرافات و مناسبات ضد دمراتیکی فرقه رجوی و داستان به انفعال کشیدن بخش عظیمی از بهترین نیروهای فعال سابق مجاهدین را که حال، هر کدام در گوشه ای از جهان درگیر مسائل گرفتن پناهندگی ناخواسته هستند را برایتان بازگو کنند. دوستان عزیز شکی نیست که رجوی و شبکه هایش روزی در پیشگاه خلق باید جوابگوی این مسائل باشند.

با تشکر از حضورتان

محمد توفیق اسدی قاسم - هلند ۹۴/۱۱/۷

(دوستان عزیز شکی نیست که رجوی و شبکه هایش روزی در پیشگاه خلق باید جوابگو باشند.)

حائری: اما مطالبی که من اینجا یادداشت کرده ام و می خواهم خدمتتان بگویم، نکته اول: ما هیچگونه همکاری یا وحدت سیاسی با کانون سیاسی برپا کننده این نشست نداریم و این

سوء تفاهم پیش نیاید که همکاری سیاسی و یا ائتلافی شاید پیش آمده باشد و چه بسا در آینده هم مورد سوء استفاده برخی از جمله رجوی قرار بگیرد ، این را خواستم بگویم که صرفاً دعوتی صورت گرفته و باید از ایشان تشکر کنیم بخاطر ایجاد يك چنین فضای باز و دموکراتیکی که افراد با نظرات مختلف بتوانند مسائلمان را مطرح کنند ، زیرا اساساً ما که اینجا نشسته ایم گروه نیستیم ما افرادی هستیم که چه بسا در زمینه های متفاوت ، نقطه نظرات متفاوتی داشته باشیم در سال ۶۹ من به رجوی نامه نوشتم که دیگر رهبری عقیدتی شما را قبول ندارم و می خواهم فقط يك عنصر ساده ای در سازمان باشم و کار اجرایی بکنم . یعنی رابطه تشکیلاتی سیاسی دیگر نمی خواهم با شما داشته باشم . پس از جدایی که عرض کردم سه ماه در زندانهای سازمان در پادگان اشرف بودم و بعد به رمادی رفتیم . ضمناً این نکته را هم عرض کنم که این نشست که ما اینجا تشکیل دادیم ، برای دشمنی با مجاهدین نیست . ما دشمنی هستیریك و کینه توزانه با مجاهدین نداریم جز اینکه

ما از این سازمان لطمات زیادی دیدیم ، احساسات ما را جریحه دار کرده ، رجوی به اعتقادات ما خیانت کرده ، لطمات روحی ، جسمی فراوانی به ما زده

در عین حال ما خواهان يك دیالوگ با آنها هستیم و می خواهیم به سئوالاتی که درون سازمان به ما جواب ندادند ، یعنی فضایی را بوجود نیاورند که تحت آن فضا افراد بتوانند سئوالشان را مطرح بکنند و نقطه نظراتی که داریم را در يك فضای باز و دموکراتیک مطرح کنیم و به سئوالات ما جواب دهند ، ما براساس این کمبود آمدیم این نشست را در اینجا تشکیل دادیم تا چیزهایی را که نتوانستیم در روابط و مناسبات درونی مجاهدین مطرح کرده و جوابش را بگیریم ، اینجا مطرح کنیم . اگر آقایان مجاهد نماینده ای می فرستادند که ما با هم دیالوگی داشته باشیم که چه بهتر ولی حالا که نفرستادند ، ما امیدواریم که در آینده از يك همچنین درخواستی استقبال کنند و نمایندگان خودشان را بفرستند تا در حضور مردم بحث کنیم و سئوالاتی که برایمان وجود دارد ، این سئوالات را مطرح می کنیم تا جواب دهند ، هم ما روشن می شویم ، چون برای ما واقعاً خیلی از مسائلی که آنجا هست مبهم و حل نشده است و ما نهایتاً آخرین راهی که به نظرمان رسید انتخاب کنیم و از سازمان بیائیم بیرون و مسئله ما بطور کلی مسئله فردی نیست ، مسئله کاملاً سیاسی است . ما اینجا آمدیم تا آنچه را که در داخل سازمان به علت عدم روابط دموکراتیک نتوانستیم حل کنیم به شما عرض کنیم ، شاید به گوششان برسد و نماینده ای بفرستند تا دفعه آینده بتوانیم با آنها بحث و گفتگو کنیم . قصد ما ایجاد يك فضای باز دموکراتیک و بحث و گفتگو بجای فحش و لجن پراکنی در نشریه است . بجای این کار بیائیم صحبت کنیم ، حرف بزنیم و حرفهای همدیگر را بفهمیم . اینکه سازمان به ما تهمت همکاری با

رژیم جمهوری اسلامی می زند ، چیزی را اثبات نمی کند ما می گوئیم خوب حرف شما درست ! به فرض محال ما مأمور سفارت ایران و نماینده ج.ا و وابسته به حکومت ج.ا هستیم، ولی حرفهایی که می زنیم از زبان آنها که نیست . ما سؤال داریم و شما به این سؤالها پاسخ دهید . بالاخره شما زندان داشتید یا نداشتید، شما طلاقهای ایدئولوژیک راه انداختید یا نه؟ شما خانواده ها را متلاشی کردید یا نکردید .

بحث ما این بود دیگر اینکه شایع کرده اند من مسئله شخصی با سازمان دارم. مسئله شخصی ام هم بچه هایم است اگر بچه ها را به من بدهند من دیگر اصلاً سکوت می کنم و بدنبال زندگی ام می روم . این شایعات را رواج می دهند تا تأثیر حرفهای ما را کم کنند . من در اینجا به آقای رجوی پیشنهاد می کنم مگر شما مطمئن نیستید که مسئله من شخصی است ، بچه های من را بدهید تا صحت و سقم ادعایان روشن شود برای مردم ، این راه حل ساده ای است .

سؤال یکی از حضار : آیا بچه هاتون اونجا هستند ؟ این برای ما روشن نیست .

- بله. بچه های من الان تحت آموزش ، و تربیت و نگهداری سازمان مجاهدین در کلن هستند که البته مسئله بچه ها داستان جداگانه ای دارد و در جای خودش باید طرح شود

این اتهام را هم جسته گریخته به ما زده اند که با راست ترین جناحهای امپریالیستی (پس از آن اطلاعیه وزارت امور خارجه امریکا) هماهنگ شده اند برای اینکه سر ما (مجاهدین) را زیر آب کنند، اولاً که من کاره ای نیستم تا سرتان را زیر آب کنم . کارهای خودتان است که باعث می شود سرتان زیر آب برود . ثانیاً امپریالیسم دیگر جناح بندی ندارد. امپریالیسم یک واژه و تعریف مشخص دارد ، گویا آقایان با مترقی ترین و رادیکالترین و چپ ترین نیروهای ارتباط داشتند و ما با ارتجاعی ترین جناحهای در ارتباط هستیم و سازش کرده ایم ، ما یک همچنین تقسیم بندی را قبول نداریم این منطق آقای رجوی است که بعد از اینکه وزارت خارجه امریکا طردش کرد ، می خواهد شرمگینانه موضعی ضد امپریالیستی بگیرد که گذشته شان را جبران کرده باشد، منتهی رویشان نمی شود که به کل آن حمله کنند، بعضی از جناحهای ما می کوبند . بعضی نماینده ها را مترقی و چپ و برخی را ارتجاعی می خوانند . از نظر ما چنین چیزی وجود ندارد. برای ما امریکا اساساً صلاحیت دخالت در ایران را ندارد، این منافع امریکاست که گاهی ایجاب می کند که از رژیم ج.ا حمایت کند . گاهی رژیم را محکوم بکند ، گاهی از سازمان مجاهدین حمایت و موضعگیریهایمان و حرفهایمان را بر اساس موضعگیری آنها قرار نمی دهیم ، ممکن است فردا باز یک اطلاعیه ای صادر و از سازمان مجاهدین حمایت

بکنند . این مسئله خودشان است از طرفی ما معتقدیم که ای افشاگریها هرگز به نفع ج. ا تمام نمی شود آن چیزی بنفع ج. ا تمام می شود که يك گروهی , خودش را اپوزیسیون بداند , اما عیناً از همان شیوه ها و روش و اسلوب رژیم ج. ا استفاده بکند . هر چقدر صفوف جنبش ما پاك و منزه و مبرا از انحرافات و اشکالات باشد , گروهها وابسته نباشد , مستقل باشند , شیوه ها , اصول و تاکتیكهاي انقلابي بکار ببرند این اتفاقاً به ضرر ج. ا می شود . همیشه ج. ا بدنبال نقطه ضعفی در جایی از اپوزیسیون می گردد تا آن را علم کرده و در پشت آن مخفی شود برای اینکه جنایات خودش را کمرنگ جلوه دهد . اینکه رژیم این همه به سازمان مجاهدین می پردازد و آنها را علم می کند برای این است که

سازمان نقطه ضعف دارد. اگر شما زندان نداشته باشید , شکنجه گاه نداشته باشید , اعضا را اذیت نکنید , به رمادی نفرستید , خانواده ها متلاشی نکنید , بچه ها را آواره نکنید , خوب رژیم ج. ا چه بهره برداری می تواند بکند .

اتفاقاً جنایاتش , زندانها و شکنجه هایش برای همه مردم آشکار می شود اما وقتی که یکی از گروههای اپوزیسیون این کار را می کند , ج. ا به مردم می گوید ببینید این هم اپوزیسیون شما , پس زیاد به ما خرده نگیرید و از این طریق کار خودش را توجیه می کند . الان رژیم ج. ا تا حدود زیادی احساس روسفیدی می کنند در مقابل خمینی واقعاً هم خمینی کارهایی را انجام داد که روی حکومت شاه را سفید کرد و از طرفی حکومت وابسته شاه بود که امکان نداد نیروهای مترقی مجال رشد و فعالیت پیدا کنند , پس هدف ما تصحیح روشهای مجاهدین هست تا سطوح جنبش ما هر چقدر منزه تر باشد تا ج. ا کمتر بتواند سوء استفاده کند . پس سکوت ما هرگز به منفعت خلق نیست و به سود دشمن است . ممکن است نفع فردی و یا گروهی در این مقطع ایجاب بکند که ما سکوت بکنیم مثلاً به نفع مجاهدین , ولی این تفکر استراتژیک نیست . بطور مقطعی بله , هدفش برآورده می شود اما بطور استراتژیک هر چقدر نیروهای وابسته و منحرف افشاء شوند , این به ضرر جمهوری اسلامی است . قصد من این است که شمه ای از روابط و مناسبات این سازمان را بازگو کنم و دلیلش هم این هست که ما این سئوالات را نتوانستیم آنجا مطرح بکنیم اینجا بازگو می کنیم این صرفاً به معنی افشاگری و یا انتقام شخصی نیست قصه ما آشنایی شما با شمه ای از روابط درونی سازمان مجاهدین می باشد .

قرارگاه اشرف يك جامعه كوچك است که در واقع الگوي جامعه بزرگ فردی ایران خواهد بود که آنه مدعی هستند می خواهند آلترناتیویش باشند یعنی در واقع يك شهر كوچك است با کلیه مناسبات و روابطش . یعنی می توان الگوي جامعه آینده را از این جامعه كوچك

(قرارگاه اشرف) بدست آورد . همه امور براساس اطاعت پائین تر از بالاتر صورت می گیرد . یعنی بالاتر به پائین تر دستور می دهد و پائین تر اطاعت می کند .

آقای رجوی همیشه نفر اول سازمان بوده و موضعی را که اشغال کرده مادام العمر است یعنی با هیچ انتخاباتی ایشان رهبر نشده الان چهارده سال است که رهبر است و ممکن است تا چهارده سال دیگر هم رهبر باشد ، مثل شاه که همیشه شاه بود .

شاه راکسی انتخاب نمی کند یا ولی فقیه راکسی انتخاب نمی کند . تا بحال هیچ انتخاباتی برای تعیین اعضای هیئت اجرائی یا سایر مقامات تشکیلاتی یا سازمانی انجام نشده ،

شخص رهبری و سایر مقامات اجرایی همیشه ثابت بوده اند ، هر کدام که قصد کنار ه گیری داشت ، برایش دادگاه تشکیل می دادند .

(البته قبل از سال ۶۹ - ۶۸ به این شکل نبود ولی بعد از سال ۶۹ برای هر کس که می خواست از سازمان جدا شود دادگاه تشکیل می دادند و ثابت می کردند که در این برهه از زمان که فرد دارد می رود ، دارد سقف انقلاب را تضعیف می کند ، جبهه را دارد ترک می کند و ترک کردن جبهه جنگ طبق استناد به آیات قرآن ، حکمش مرگ است .

همه جادشدگان بدون استثناء بعد از يك محاکمه به زندان فرستاده می شوند . خود من سه ماه زندان بودم مشخصات زندان به این صورت است که : اطراف زندان با سیم خاردار مسدود است . در ورودی همیشه قفل است هر شب همه را جمع می کردند درسالنی و آمار می گرفتند . تمام وسائل شخصی و ساک افراد را بازرسی می کردند و اگر نوشته ای ، نواری چیزی داشت می گرفتند وقتی که می خواست از بین شان برود ، بعضی را می دادند و بعضی چیزها را نمی دادند . در زندان شهر کرکوک چهار صد نفر زندانی (عمدتاً خانواده) بودند که وضعیت اینها خیلی خراب بود و اینها تحت فشار های زیادی بودند و در اثر محدودیتها زندان فشار زیادی را بر آنها وارد کرده و مسئولین زندان که برخورد تندي با اینها می کنند ، هوا خوری را قطع می کنند ، شیر خشک اطفال را قطع می کنند ، جیره غذایی را جمع می کنند . در زمانیکه ما زندان بودیم ، بعضی افراد که وارد می شدند می دیدیم که صورت و بدنشان کبود و زخمی است . آنها می گفتند که کتک خورده ایم . این يك بخش خیلی خیلی جزئی و کوچکی بود از آنچه که در داخل زندانهای سازمان وجود داشت و برخورد هایی که مسئولین با اعضاء

میکردند . اما در مورد انقلاب ایدئولوژیک . من می خواهم فقط يك بخش کوچکی از انقلاب ایدئولوژیک . بنام (انقلاب ایدئولوژیک طلاقها) را بگویم .

رهبري سازمان مجاهدين شديداً در امور خانواده ها دخالت مي کرد همه موظف بودند از همدیگر گزارش بنویسند . در رابطه با گزارش نویسی , طرف موظف بود در هر قسمت و بخشی گزارش اتقاقهایی که پیرامونش روي داده و برخوردهایی را که داشته , بنویسد

طرف چه گفت , در مورد چه حرف زد , از کي انتقاد کرد و) اینها به دست مسئولین بالا می رسید آنها بعد از مطالعه شخص را می خواستند و سین جیم می کردند , تهدیدش می کردند که حرفهایی که می زنی غیر مسئولانه است و همیشه هم از موضع تشکیلاتی و از موضع مبارزه با خمینی وارد می شدند که بله کارهایی تو به ضرر مبارزه تمام می شود و به نفع رژیم خمینی است و تو پاسدار رژیم هستی و از این حرفها

اما انقلاب طلاق که به انقلاب ایدئولوژیک چهارم معروف است بدلائل زیر که من بدست آورده ام صورت گرفت . یکی اینکه خانه تبدیل به محفل شده بود , زیرا در درون ارتباطات افراد قابل کنترل بود , صحبت‌هایشان زیر نظر بود و ... اما در خانه که می رفتند دیگر دور از کنترل تشکیلات بودند. زن و شوهر و خانواده می توانستند با هم صحبت و بحث کنند , به سیاست‌های سازمان انتقاد کنند و ایراد بگیرند و اشکالات را مطرح کنند . حتی ممکن بود هر دو نفر منحرف شوند و از مناسبات سازمان خارج شوند . و این ارتباطات داخلی خانه زیر نظر و کنترل سازمان نبود .

رجوي در يك نشستي گفته بود که خانه و خانواده (زانده » تشکیلات ما شده , يعني انگشت ششم , يك انگشت اضافي که هیچ کاری اش نمی توان کرد و به هیچ دردی هم نمی خورد .

دلیل دیگر , جلوگیری از خروج زن و شوهر تماماً از تشکیلات بود . راه انداختن طلاقها و جدا کردن زوجها یکی از دلایلی این بود که اگر فرد می خواست برود , خودش تنهایی

تصمیم بگیرد و نتواند همسرش را هم با خود ببرد . اینها دلایل واقعی انقلاب طلاق بود . اما دلایل ظاهری مطرح می کرد ، این بود که این انقلاب از دل چه ضرورت‌هایی بیرون آمده و چرا ما این کار را می کنیم ابتدا مطرح کرد ، در سال ۶۴ ازدواجی که با مریم عضدانلو کردم یک نمونه بود و حالا می خواهیم این نمونه را تبدیل به کلان بکنیم و گسترش بدهیم .

رجوی در آن نشست گفت موضوع انقلاب طلاق ، نفی جنسیت است . یعنی ما می خواهیم جنسیت را که تضاد تاریخ است نفی کنیم .

یعنی همه باید نیازهای جنسی خود را سر کوب کنند تا اراده هایشان برای جنگ با خمینی قوی شود . چون یک مقدار انرژی صرف خانواده ، تعلقات خانوادگی و ... اینها می شود . جنسیت تضاد تاریخ است و رسالت حل این تضاد به عهده مجاهدین گذارده شده است این انقلاب (ایدئولوژیک) از دل ضرورت مبارزه با خمینی بوجود آمده است و راه سرنگونی می برد . تا انقلاب را انجام ندهیم و از سر نگذرانیم شایسته پیروزی نیستیم .

در این انقلاب عشق و عاطفه ها باید به شدت سر کوب می شد ، باید همه عشقها نثار مسعود و مریم می شد .

رجوی گفته بود که طلاق تنها نمود وصل ایدئولوژیک به من است . شما مالک تن هایتان نیستید، آنها را به من بدهید. شما تا بحال به همسرانتان وصل بودید نه به من . ارتباطات عاطفی ، تعلقات خاطر که داشتید شما را به او وصل می کرد در نشستها نمونه هایی از افراد بودند که بلند می شدند و چیزهایی می گفتند ، در تأیید همین حرفها البته در این نشستها یک سری صحنه سازیها هم وجود داشته که از قبل مسئولین بالا با همدیگر نشست می گذاشتند ، صحبت می کردند و به افرادی مشخص نقش می دادند که من این سؤال را می کنم و تو بلند شو این جواب را بده ، تا دیگران را به اعتراف وا دارند ، به فاش گویی روابط خصوصی وا دارند و تشویق کنند به اعتراف . هم چنین شیوه هایی هم وجود داشت . که مثلاً برخی از زنها هم به مناسبت اینکه شوهرشان در عملیات شهید شده به وی علاقه داشتند ، عکس او را در آلبوم و همراه خود داشتند و یا بعضی از زنها عکس همسرشان را همراه داشتند، رجوی از این مسئله خیلی ناراحت بود و می گفت این کار درست نیست ، این شهدا مربوط به شما نیستند ، اینها مربوط به من و مریم هستند و پیمانشان را با من و مریم بسته اند . شما مالک اینها نیستید ، برای خودتان دکان باز کرده اید ، آی شوهر من ، آی زن ، آی بچه من شهید شده ، مگر تو چه

کاره ای، او برای انقلاب شهید شده، صاحب انقلاب هم من هستم و من حق مالکیت دارم نه شما.

بجای اینکه عکسهای من و مریم همراهمان باشد عکسهای همسرانتان
پیشتان است.

در این نشستها فضایی از مظلومیت و معصومیت برای رجوی خیلی ظلم شده که فردی بجای عکس رجوی همسرش را به همراه دارد! و در این جوی که ساخته می شود، خیلی از اعضا بلند می شدند شیون و جیغ و داد و گریه می کردند و از رجوی طلب آمرزش و مغفرت می کردند. در این نشست ها یکسری اعترافات جالب توجه هم وجود داشت از جمله مهدی ابریشم چی بلند شد و گفت که من تا بحال مریم را طلاق نداده بودم، گرچه ظاهراً طلاق داده بودم ولی بهر حال به آن علاقه عاطفی داشتم و وابسته بودم یکی از فرماندهان به عنوان انتقاد خود می گفت که همسر من خانه کعبه من بود و بسیار با علاقه و شوق به خانه می رفتم البته بنظر من این خیلی طبیعی نیروی انقلابی اساساً باید بخاطر اینها مبارزه کرد: برای اینکه خانواده ها پیوندشان محکم شود. اما رجوی می گفت نیرو بجای اینکه تمام فکر و ذکرش متوجه مسئولیتش و کارش باشد، همه اش ب فکر خانه و خانواده هست. توی این جلسات یک سری افراد بلند می شدند و به عنوان مثال: یکی می گفت همسر من به موهای بلند من خیلی علاقه داشت و نمی توانست انقلاب بکند من هم موهایم را از ته زدم تا شوهرم علاقه اش از دل من بیرون برود تا بتواند انقلاب کند و بعدش هم این موها را به مریم دادم.

معمول بر این بود که هر کس در آن نشست زنش را طلاق می داد،

در همان نشست برای آمادگی روحی و ذهنی علیرغم اینکه طلاق از قبل انجام می شد ولی معمولاً بطور سمبلیک آنجا زن و شوهر باید در مقابل هم قرار می گرفتند و می گفتند شما با کینه و نفرت از همدیگر جدا شوید اگر همینطور می معمولی باشد، این ساختگی و ظاهری می شود و در قلب خودت بدنبال همسرت می گردی. بنابراین زن و مرد جلو هم می ایستادند مرد به زنش می گفت عفریته و زن و مرد می گفت ملعون تا این در قلبشان تلقیق شود. در یک موردی مردی با سیلی محکم زد تو صورت زنش، برای اینکه نفرت و دافعه ایجاد کند بین خودشان که دیگر امکان بازگشتی وجود نداشته باشد و عاطفه ها هم از بین برود بعد از این نشست خصوصاً این اواخر از کلیه افرادی که در سازمان بودند و تعهد کتبی می گرفتند که باید

تا زمان سرنگونی در ارتش آزادیبخش بمانند و هیچکس حق رفتن و تنها گذاشتن مسعود و مریم را ندارد. تمام این حرفهایی که من می‌زنم مستند است من خیلی دلم می‌خواست نمایندگان آقایان اینجا بودند و تأیید می‌کردند واقعیت این حرفها را. عده زیادی تعهد دادند. که البته این تعهد در دو مرحله بود. بعد از گذشت چند ماه که فهمیم به مسئول اولی سازمان منسوب شد، مجدداً قرآن آوردند آنجا قسم گرفتند و تعهد گرفتند که هیچکس حق رفتن ندارد. بگذریم که یکسری از این قسم خوردنها ظاهری بود، یعنی با تعهد نمی‌شد جلوی کسی را گرفت. کسانی هم که زیر بار طلاق نمی‌رفتند (طبیعی بود که بعضی زیر بار طلاق نروند) جوی علیه آنها ساخته می‌شد که منزوی شوند و همه به دیده تحقیر به آنها نگاه کنند. مثلاً می‌گفتند فلانی مسئله جنسی دارد، وابستگی دارد، نمی‌تواند مسئله اش را حل بکند که طرف احساس شرم می‌کرد و دیگر کسی جرأت نمی‌کرد حتی همان کسی هم که طلاق نداده بود جرأت نمی‌کرد حلقه دستش باشد. رجوی گفته بود که حلقه، سمبل جنسیت است. حالا که شما طلاق نمی‌دهید، برای اینکه محیط یگانه باشد، لااقل حلقه هایتان را در آورید. البته به نیروهای خودش در اروپا الان دستور داده که حلقه هایشان را، این خانمهایی که می‌آیند صحبت می‌کنند یا با دیگران برخورد می‌کنند، دستور داده که حلقه دستتان کنید، چون این سؤال خیلی در اروپا بین نیروهای ایرانی مطرح شده، از آنها سؤال می‌کنند، اینها می‌گویند که ببینید ما حلقه داریم و این حرفها دروغ است.

طلاقها حتی شامل مجردها هم می‌شد. آنها هم انقلاب می‌کردند که ما آینده هرگز از دواج نخواهیم کرد.

يك زن فرمانده بنام زرین به یکی از اسرا گفته بود که تو از خودت اشعه جنسی صادر می‌کنی. این خنده‌ها و این رفتارها چی است. این هم شمه‌ای از مسائل انقلاب ایدئولوژیک طلاق بود که البته مسئله خیلی خیلی زیاد است و من به همین مقدار اکتفا می‌کنم تا رفقایم وقت داشته باشند مطالب دیگری هم هست. مسائل خارج از خود، مسئله هدایت، اصلاً مقوله هدایت چیه و در سازمان چطوری آن را مطرح و چه استفاده‌هایی از آن می‌کردند و مسئله رهبری رجوی که اصلش همان ولایت فقیه است که از آن به عنوان رهبری ایدئولوژیک یاد می‌کردند و می‌گفتند همه در برابر مسعود رجوی مسئول هستند و مسعود در مقابل شما مسئول و جوابگو نیست. او به خدا حساب پس می‌دهد و مهمترین مسئله‌ای که نفهمیدیم و هنوز هم نمی‌دانم جریان و مکانیزمش چیست اینکه يك نفر ۱۵-۱۲-۱۰ سال با تمام قدرت و توان در

مقابل رژیم خمینی قرار بگیرد و جنگ مسلحانه بکند، و در عرض يك شب تبدیل به پاسدار و مزدور شود. در صورتیکه

رجوي معتقد است که من به دیالکتیک اعتقاد دارم. اگر به دیالکتیک اعتقاد داری، این پروسه خائن شدن، پاسدار شدن و حتی بدتر از پاسدار شدن چه موقع و چگونه طی شد يك شبه؟ يك دقیقه

آیا يك جهش ممکن است اینقدر عظیم باشد؟ بهر حال این مسئله ای است که باید جواب داده شود که بعد از ۲۰-۱۵ سال چطور می شد که فرد يك دفعه پاسدار و مزدور می شود. یکی از خانمها که مسئول هم هست بنام نیکو در یکی از ساختمانهایی که بچه ها را می خواستند تحویل عراق بدهند تا به رماری تبعید کنند و تحمیل un عراق دهند، گفته بود که اگر هزار تا پاسدار به من بدهند آنها را نمی کشم و فقط تو یکی بریده را می کشم. تضاد را می بینید چگونه تغییر پیدا می کند. تضاد درجه يك می شود «بریده» دیگر پاسدار رژیم تضاد يك نیست. اگر اسلحه داشته باشد اول این را می کشد و بعد آن را می کشد. این عناد و کینه نسبت به عناصر صادقی که زیر بار رجوي نخواستند بروند چگونه ای است که پاسدار رژیم را برتر از اعضاء سابق خودشان می دانند و در شعارهای خودشان می گویند هدف سرنگونی رژیم است اینگونه برخورد کردن با اعضاي خود، اولویت در سرنگونی رژیم خمینی: با همه وجود در تضاد کامل با یکدیگرند، در صورتیکه ولایت فقیه آنها در اساس و ریشه با ولایت فقیه خمینی یکی است. من نمی دانم وقتی مبنای ایدئولوژی یکی باشد، چگونه رجوي و رژیم خمینی در تضاد می توانند باشند. بحث دیگر بحث امام زمان است که آقای رضوانی می تواند درباره این مسائل بیشتر توضیح بدهند. سئوالاتی که ما از آنها داریم و می خواهیم که جواب داده شود و استقبال می کنیم از ایشان اگر واقعاً نشستنی بگذارند، نه تنها این سئوالات بلکه خیلی سئوالات دیگر، مثل اینکه چرا بحث و انتقاد بین دو نفر در سازمان ممنوع است. مثلاً می گفتند این محفل است. نباید مفل تشکیل بدهید. چرا افراد موظف بودند از همدیگر گزارش بنویسند، جاسوسی بکنند. هنوز که به جایی نرسیدید چرا يك شعبه ای، يك بخشی را بنام سازمان اطلاعات و امنیت ارتش آزادیبخش بوجود آوردید، چرا رهبری شورایی نیست، فردی است چرا رهبری انتخابی نیست و مادامالعمر است. چرا مباحث در درون سازمان به بیرونی و درونی تقسیم می شوند، مثلاً همین مباحث انقلاب ایدئولوژیک را گفته بودند که اصلاً به بیرون نگوئید، چون برای بیرون خیلی زود است و نمی پذیرد. اینها يك مباحثی را از عرفان و تصوف برداشته و مرحله بندی کرده بودند که مثلاً خان اول، خان دوم یا شهر اول، شهر دوم از عطار یعنی خیلی چیزها که به خیلی ها می شود گفت به پایین تر از آنها نمی شود گفت

. يك ضرب المثلي را مي خواندند كه (حسنات الابرار, سيئات المقربين) يعني كارهايي كه براي من گناه است ممكن است براي ديگري ثواب باشد . اينطور تقسيم بنديها را با استفاده از متون عرفاني کرده بودند . سؤال ديگر ما اين است كه چرا جزواتي كه در زير يادداشت کرده ام , در سازمان جمع آوري شده . اينها مباحثي بود كه ما در سال ۵۸- ۵۷ حتي قبل از آن در سازمان مي خوانديم و بسياري از مواضع اصولي سازمان براساس اين نوشته ها بود , به سانتراليزم دمكراتيک در تشكيلات معتقد بودند و به خيلي از مسائل ديگر كه بحث همين كتابها و جزوات است . نام كتابها (مفهوم صلاحيت در قلمرو رهبري , بررسي انحراف مركزيت دمكراتيک , نحوه سربازگيري در درون ارتش شاهنشاهي - مردمگرائي مبتدل . در باره چپ و راست و هويت ما

تبيين جهان را هم كه مسعود در فاز سياسي درس مي داده , آن را هم جمع کرده اند , چرا كه در آن مطلبي است , از جمله در آن شديداً به صدام حمله کرده و گفته اين ضد بشر است ؟ سرکوبگر و نظامي ... است

و خيلي مسائل ديگر كه در حال حاضر براي افراد بسيار مسئله افرين است .
فن روش تفكر هم جزوه اي بود راجع به تفكر علمي و غير علمي و شيوه تحليل و ...)
چرا اين جزوات در سازمان جمع آوري شده است ؟ من صحبتيم را در اينجا تمام مي كنم وقت را به آقايمان مي سپارم . (كف زدن حصار)
با سلام به همه خانمها و آقايمان كه در اين جلسه شركت کرده اند , من نوروز علي رضواني هستم متولد مشهد , از سال ۱۳۵۶ با سازمان مجاهدين خلق آشنا و رابطه داشتم . در سال ۱۳۵۹ به عضويت سازمان مجاهدين در آمدم و تا مقطع انقلاب ايدئولوژيك دروني س.م.خ در واقع عضو شوراي مركزي سازمان بودم . شايد بعضي از بچه ها اينجا باشند و از نزديك ما را بشناسند يا در جريان وقايع باشند . احمد (هادي شمس حائري) اشاره كرد , من يك نامه اي را به آقاي مسعود رجوي در همين ده روز اخير نوشته بودم و از او خواسته بودم تشريف بياورند اينجا تا بنشينيم و با هم صحبت كنيم و من شخصاً خيلي مشتاق بودم كه آقاي رجوي مي آمد اينجا مي نشست و با هم ديالوگ مي كرديم , صحبت مي كرديم , حرفمان را مي زديم آيا في الواقع آنها منكر همه چيز مي شوند كه ما زندان نداريم , كسي را شكنبه نكرديم كه نكرديم !؟

این برای من کافی بود که آقای رجوی اینجا حضور داشتند و به چشمهای من فقط یک لحظه نگاه می کردند و می گفتند که ما زندان نداشتیم ، ما شکنجه نکردیم و کسی را اعدام نکردیم .

این خیلی وقت جهت توضیح می خواهد ، مسئله شکنجه ، مسائل زندان فکر می کنم خیلی زیاد است یعنی اگر من بخواهم توضیح بدهم شاید وقت شما را بگیرم . ولی بصورت تیتروار و سر فصل وار از آنها عبور می کنم تا بتوانیم در قسمت پرسش و پاسخ به سئوالات شما هم پاسخ بدهیم . در ضمن همانطور که خواهرم مینا ربیعی توضیح دادند ، نوار این نشست را ما در اختیار مردم خواهیم گذاشت ، شما به کسان دیگر که در نشست نیستند ، می توانید به دوستانتان بدهید تا گوش کنند و نظرشان را بدهند . مطلب عام است . ما چیز پوشیده ای نداریم ، ما هر چه داریم برای خلق می دهیم خانه ، زندگی و حیاطمان را فدای خلقمان کرده ایم ، ما که

نمی خواهیم چیزی را پنهان کنیم . ما برای همه شما و برای مردم ایران همه چیزمان را فدا کرده ایم ، لاجرم این را هم منتشر می کنیم تا همه شما از آن استفاده کنید . موضع انتقادی ما نسبت به عملکردهای س.م.خ و بطور خاص رهبری این سازمان اصلاً به هیچ وجه به معنای تأیید سیاستهای سرکوبگرانه رژیم جنایتکار نبوده و نیست . خانمها و آقایان ، همانطور که دوستم احمد (هادی شمس حائری) توضیح داد ، ما خیلی مایل بودیم همه صحبتهایی که اینجا می کنیم ، همانجا فضایی بود که با رهبری و مسئولین سازمان بنشینیم و صحبت کنیم ، حرفهایمان را بزنیم و انتقاداتمان را به آنها بگوئیم . بالاخره ما تمام عیار در خدمت سازمان و رهایی خلقمان بودیم و الان هم در خدمت خلق هستیم ، سازمانیکه می گوید من مدافع خون صد هزار شهید هستم . چرا وقتی یک انتقاد از شما می کند ، کتکش می زنید ، زندانی اش می کنید تهدیدش می کنید ، محکوم به اعدامش می کنید ، تحقیرش می کنید ، این چه فرهنگی است ، این چه استدلالی است ، چه ایدئولوژی ای است که آدم پاسخ هر انتقاد را اینطور بدهد . ما سئوالمان این است ، من خودم شخصاً خیلی مایل بودم ، همین حرفهایی که اینجا دارم می زنم ، بنشینم با خود آقای رجوی آنجا دیالوگ کنم اساساً چنین فضایی نبوده است .

در سازمان پاسخ هر سؤال مشت و لگد و شکنجه و زندان هست

و

برای همه اعضای معترض ، زندان انفرادی ، زندانهای مخوف تشکیل می دهند

و ما مي خواهيم بگويم چرا چنين رفتارهايي بايد اتفاق بيفتد بنابر اين سازمان از نظر فرد من نمي تواند منادي آزادي فردي ايران باشد. اين حداقل هاي زندگي اوليه انسان، زندگي اجتماعي در کنار تو هست ، بقول احمد چطور مي شود بعد از ۲۰-۱۷ سال که همه حياتش را براي سازمان داده يك شبه بشود پاسدار خميني و محکوم به اعدام شود . همين مجاهدين بودند که فکر مي کنم همه شما شنيديد در نشریاتشان نوشتند خميني در سراسر ايران ۳۳۵ زندان دارد، اين همه شکنجه گر دارد . براي من ، احتمالاً براي همه شما و از جمله براي همه اعضاي معترض جاي سؤال است که چرا سازمان مجاهدين در خاک عراق و در يك قرارگاهي که شايد به وسعت ۱۰ در ۱۰ كيلو متر باشد ، بيش از ۳۷ زندان و بازداشتگاه دارد . اين سيماي ايران فردا هست . بواقع همين است . سازماني که در دوران اپوزيسيون در يك قرارگاه ۳۷ زندان دارد ، ۱۵۰۰ نفر عضو معترض دارد که فقط انتقادات واقعي دارند ، يك کلام مي گویند که از جنگ با خميني نبريده ايم ، ما آرمانهان که به آن اعتقاد داشته ايم جنگ با خميني است ولي ايدئولوژي ولايت فقيهي تو را قبول نداريم ، آقا جرم ما که اعدام نيست ، جرم ما که زندان نيست ، ما که مبارزه با خميني را نفي نکرديم ما مي گوئيم رژيم خميني منفور است بايد برود و جایش را به يك دولت مردمی بدهد . خواست ما اين است خواست همه بچه ها اين است . آخر شکنجه براي چه ، زندان براي چه ، اعدام براي چه ، بيا اينجا بنشين ما هم مي نشينيم و حرف مي زنيم ، احزاب هستند ، مردم ايران هستند ، قضاوت مي کنند . چرا از ديالوگ مي ترسد بقول احمد بفرض محال ما مزدور خميني و يا اصلاً مزدور امريکا که اين روزها همه جا تلفن مي زنيد و اين تهمت ها را مي زنيد و اعلاميه پخش مي کنيد . بالاخره ما يك سري انتقادات واقعي بشما داريم يا نداريم. آيا شما زندان و شکنجه و اعدام داريد يا نداريد . من قرباني سياستهاي س.م.خ بوده ام . من آمده ام اينجا فقط همين را بگويم ، بياييد جواب بدهيد . في الواقع اگر يك ذره صداقت در شما وجود دارد بياييد و جواب بدهيد . به واقع اگر بياييد يك لحظه تو چشمهاي من نگاه کنيد و بگوئيد دروغ است و ما نداريم و بتوانيم ثابت کنيد قسم به ناموس آزادي هر حکمي که همين جمع براي من تشخيص بدهند ، بپذيرم . فقط يك کلام در جمع بگويند نداشتيم و نداريم و اين ثابت کنند . اين چند روزه اخير يکي مدعي شده و گفته است اگر براي ما ثابت شود که مجاهدين يك سيلی به کسي زدند ، ما دست به افشاگري مي زنيم . بفرمائيد اينجا ، من قرباني اين سياست بودم ، من خودم در زندان ديس بوده ام ، در زندان قرارگاه اشرف بودم من در زندانهاي انفرادي بوده ام در قفسي که بقول معروف جاي پرنده است . خب بيا بگو ندارم .

مجري : (معذرت مي خواهم , يك كمي مستندتر بگوئيد . چگونه بود , چه شد و ...)
رضواني : اساساً من اگر بخواهم ريشه يابي كنم و علل و پيداش زندانها در درون
مجاهدين را بطور خلاصه براي شما توضيح بدهم , شايد بعضي از بچه هاي قديمي اين كتاب
را كه نام مي برد خوانده يا ديده باشند . س . م . خ در فاز سياسي يك كتابي بيرون داد تحت
عنوان تنبيه تشكيلاتي . شكل اجرايش اين بود كه كسانيكه در انجمن فعال بودند و شب و روز
كار مي كردند , اگر زماني و به هر دليلي بخاطر كار شخصي , خانوادگي به ديدار پدر و مادر
مي رفتند , و با تاخير بر مي گشتند اينها را مي گرفتند و كف دستشان شلاق مي زدند . با همان
زمان اعتراض كرديم و گفتيم اين تنبيه تشكيلاتي و بدني سر به شكنجه مي برد , اين بيانگر يك
واقعيته است گفتند نه خير , اين را بخاطر اينكه انسانها را به چهار چوب بياورد گذاشته ايم و
در ادامه اش وقتي مي رسيم به سال ۶۳ به بحث ولايت فقيه يا بحث امامت كه آقاي مسعود
رجوي را بعنوان رهبر خاص الخاص مي پذيرفتند زير چتر و هژموني آقاي رجوي و بدون
چون چرا بعنوان يك عنصر اجرائي همه دستورات او را مي پذيرفتند و در دستگاه او بصورت
يك ماشين كار مي كردند و يا قبول نمي كردند و مي رفتند زندان . در ادامه همين روند پيداش
زندان در شهرك كاريزه و ماووت بود (كه ۷۰۰ تن از اعضاي مجاهدين را به زندان بردند)
و هر زنداني بايد در مقابل بحث ولايت فقيه طرح شده از طرف آقاي رجوي موضع مي گرفت
و هويت خودش را مشخص مي كرد و ثابت مي كرد كه من پاسدار خميني نيستم , من مزدور
خميني نيستم و دليلش هم اين است كه امامت و ولايت فقيه تو را قبول مي كنم . تعدادي هم
بودند كه قبول نكردند , از جمله خود من كه در آن دوران ۴۷ روز در زندان بودم و يك
تعدادي را هم شبانه اعدام كردند اگر نماينده شان اينجا بود , من الان اين را توصيح مي دادم و
مي خواهم از آنها كه بيايند اينجا بنشينيم صحبت بكنيم و من همه مسائل را در اين سالن توضيح
بدهم . در همان سال بود كه يك تعدادي حتي از دفتر سياسي س . م . خ محكوم به اعدام شده و
تعدادي مثل ما ممنوع الخروج شدند كه تا مادامي كه س . م . خ در خاك عراق هستند , ما حق
خروج از آنجا را نداريم و بصورتي كه محكوم مرگ تدريجي شديم . بحث انقلاب را احمد
توضيح داد , روي ديگر سكه انقلاب ايدئولوژيك در درون سازمان م . خ همزمان بود با شكل
گيري سازمان امنيتي در درون سازمان مجاهدين . سازمان امنيت در دو بخش فعاليتش را
شروع كرد يكي به اسم (ضا) يعني ضد اطلاعات و امنيت دوم هم بخش پرسنلي . وظيفه
سازمان امنيت در درون مجاهدين خلق :

- تشکیل دادگاههای انقلاب برای کسب سرکوب نیروهای داخلی . (توضیح دادم که چگونه عناصر معترض در مقابل امامت و ولایت فقیه طرح شده آقای رجوی به زندان رفتند از جمله خودم)
- بازجویی و تشکیل پرونده , تعقیب و مراقبت در تمام سطوح .
- تشکیل زندان و تدوین قوانین زندان برای زندانیان سیاسی و عقیدتی .
- ترویج انقلاب ایدئولوژیک و گذاشتن کلاسهای اسلامشناسی برای جا انداختن بحث ولایت فقیه .
- جمع آوری روزنامه ها و نشریات سایر گروهها و احزاب از درون سازمان .
- تدوین روزنامه تحت عنوان بولتن روزانه , که خواندن آن اجباری بود باید همه آن را می خواندند و شب گزارش می نوشتند که از اخبار تدوین شده مجاهدین چه چیزی را فهمیده اند و انقلاب خواهر مریم چه مسائل ایدئولوژیکی را از آنه حل کرده است .
- جمع آوری کتابهای علمی , فرهنگی , تاریخی و سیاسی
- ممنوع اعلام کردن بحثهای وابستگی افراد به سایر گروهها و احزاب از جمله ملی گرایی و دکتتر شریعتی .
- جمع آوری آثار دکتتر شریعتی از مناسبات درون سازمانی و گذاشتن کلاسهای بحث شریعتی زدایی ظرف ۴۵ روز در تمام سطوح سازمان .
- گذاشتن کلاسهای انسان طراز اول و خداگونه توسط مسعود و مریم .
- (تقویت و تئوریزه کردن دیدگاههای ولایت فقیه آقای رجوی که همه باید در این راه می رفتند و تعهد کتبی میدادند و می نوشتند .
- چک و بازرسی لوازم فردی تحت عنوان (مبارزه با بورژوا رفرمیسم)

جمع آوری رادیوها تحت این عنوان که گوش کردن به رادیوهای خارجی ما را منحرف می کند و از انقلاب ایدئولوژیکی به خواهر مریم دور می کند .

- ممنوع اعلام کردن دید و بازدید های خانوادگی .
- ممنوع اعلام کردن تشکلهای دو نفره تحت عنوان محفل زدایی از درون سازمان و جلوگیری از بدگویی پشت سر رهبری .

- تدوین قوانین مجازات مرگ تحت عنوان واهی « غیبت و بدگویی پشت سر رهبری و ولایت فقیه حکمش اعدام است »

- ممنوعیت آزادی بیان و اندیشه

- اقدامات انتقام جویانه علیه آزادی بیان، حتی در سطوح خانواده ها، یعنی فرض کنید مثلاً سازمان امنیت برای همسر من وظیفه تعیین می کرد، که از من که عضو سازمان نبودم حتماً در منزل گزارش تهیه کند، اگر یک روز در خانه این گزارش را تهیه نمی کرد، برایش متصور نبود که بتواند به خانه بیاید باید گزارش می نوشت که همسرش در خانه چه کار کرده، چه صحبتی با شما کرد، چه رادیویی گوش می کند، رادیو را از کجا آورده، دنبال چه چیزهایی است و

- راه انداختن دادگاههای صلیب یا مرگ در برابر اعتراضات درونی سازمان در

سال ۶۹

- بحث روان کاوی و روانشناسی انسانها که من فکر می کنم باید توضیح بدهم. اساساً بخش پرسنلی سازمان. م. خ یک هیئتی را برای روانکاوی کلیه نفراتش در نظر گرفته بود، برای در آوردن نقاط منفی نفرات خودش تا بر اساس آن نقاط ضعف، نفرات را همیشه در جمع سرکوب بکند و بتواند به صورت یک ماشین از آنان استفاده کند، تا فرد نتواند در جمع اعتراض کند و سرش را بالا بگیرد این یکی از شگردهایی است که حتی در دوران فاشیست ها هم نبوده. یا مثلاً بازدید هفتگی کوله پشتی عناصر رزمنده به این منظور که ببینند دست نوشته های فرد بیانگر چه چیز است. من خودم نویسنده ام، خیلی از جزوات، خیلی از داستانهایی که نوشته بودم، اصلاً جنبه سیاسی در رابطه با خمینی نداشت، داستانهایی که حتی برای کودکان نوشته بودم همه را غارت کردند و بردند. این شمه ای از عملکرد سازمان امنیت درون سازمان خلق بود. من ابتدا قصد صحبت کردن نداشتم، ولی صرفاً آمدم یک سری مسائل را بگویم که شما در جریان باشید. همه مواردیکه اینجا ذکر کردم، همه سئوالات من است. آقای رجوی به هر دلیلی که نتوانند بیایند اینجا اشکال ندارد، نماینده شان را بفرستند، تاریخ و محل این میزگرد را مشخص کنند، من و رفقایم می آییم، شما هم بیایید به سئوالات ما جواب بدهید، چرا از دیالوگ و بحث آزاد فرار می کنند. بگویند این سئوالات یا واقعی است یا نیست. اگر هست برای چه بود، اگر نیست به چه دلیل نیست. نکته آخر را هم اشاره کنم به مسئله حقوق بشر. س. م. خ همیشه مدعی است که خمینی کودکان زیر ۱۶ سال را اعدام می کند. سازمانی که مدافع چنین حقوقی

است براي کودکان زير ۱۶ سال (سن قانوني) چرا خودش اين کار را مي کند . چرا در مسئله کردستان عراق , چهار اسير ۱۶ و ۱۳ ساله را اعدام مي کند , چرا ؟ اين بيانگر چه چيز است . حقوق بشر براي همه است چه دشمن و چه دوست . اگر في الواقع جرمشان اعدام بود , بايد در يك دادگاه ذيصلاح دادگاهي مي شدند , تا به سن قانوني مي رسيدند . (حصار : مشخصاً بگوئيد اين افراد که بودند و توضيح بيشتر بدهيد) ؟ چهار اسير ايراني را در منطقه کردستان عراق دستگير کردند , در بازجوئيهاي او اعتراف کردند که بله ما جزء بسيج خميني هستيم . (شمس حائري : معذرت ميخواهم . حزب دمکرات اينها را دستگير کرده بود . بعد سازمان از حزب دمکرات مي خواهد , اما حزب تحويل نمي دهد . بعد از يکماه کلنجار و بحث و اينکه مجدداً به خودتان تحويل خواهيم داد , حزب دمکرات را قانع مي کند که تحويل سازمان بدهد . وقتي حزب دمکرات چهار نفر را تحويل مي دهد , سازمان آنها را بازجوئي مي کند و شکنجه هاي زيادي هم مي کند تا از آنها اعتراف بگيرد که آمديم در اين منطقه براي شناسائي و ... که البته آنها اعمالشان محکوم است و شايد جاسوس بوده اند . حرف سر اين نيست . سازمان اينها را اعدام مي کند . حزب دمکرات هم اعتراض مي کند که شما قول داديد اينها را به ما برگردانيد . سازمان همانجا سر و صدايش را مي خواباند . (سال ۶۳)

ادامه صحبت رضواني : نفس حرف من اين است که اگر قوانيني از طرف مجامع حقوق بشر براي انسان وضع شده , براي همه است . اگر کسي اسير است , از يك حق و حقوق برخوردار است از يك حقوق اجتماعي و مدني برخوردار است . اگر قوانيني است در مجامع حقوق بشر که يك اسير زنداني بايد به سن قانوني برسد , اگر جرم او در آن لحظه تشخيص داده شود که اعدام است , حالا اين فرد به سن قانوني نرسيده که بخواهيد اعدام بکنيد , حرف ما اين است که چرا شما انسانهايي را که به سن بلوغ نرسيده اند اعدام کرده ايد , شما خودتان مي گوئيد خميني اي کار را مي کند . من معتقدم که کارهاي خميني با اعمال در شما متبلور شده است . روح ولايت فقيه اخوندها بطور زنده در ولايت فقيه شما ديده مش , شما چطور اين را توجيه مي کنيد . با عرض تشکر – مريض و خسته هم هستم و ادامه صحبت را براي پرسش و پاسخ مي گذارم . مينا ربيعي : بدليل مشکل خروج از فرانسه با آمادگي در جلسه حاضر نشدم و مقداري يادداشت پراکنده در مسير نوشته ام . گفتنيها زياد است ولي ما خودمان اين پروسه را طي کرده ايم . يعني مراد را گذرانده ايم که من ملاحظه مي کنم که دوستان چندان برايشان آشنا نيست . ما جملائي که برايما کاملاً روشن است توضيح زياد چند ساعته مي خواهد تا

برای دوستان روشنتر شود. به همین منظور من هم اشاره به يك سري يادداشتهاي که بر داشته ام، سعی می‌کنم این مسائل را برایتان بگویم. دوستان به مسائل بعد از انقلاب ایدئولوژیک اشاره کردند. به مسائلی که بعداً بوجود آمد. من مینا ربیعی هستم. از سال ۱۳۵۰ با س. م. خ ایران همکاری می‌کنم. در ضربات سال ۵۰ تا ۵۲ جزء دستگیرشده‌ها و شکنجه‌شده‌های سازمان بودم. در پروسه ضربه اپورتونیستی ۵۲ تا ۵۴ خوشبختانه از جمله اعضای نادر سازمان بودم که توانستم مواضع درستی بگیرم. بعد از انقلاب و حرکت مجدد سازمان من هم افتخار همکاری با سازمان را داشتم، وقتی که اجباراً بر اثر ضربات رژیم به پاریس منتقل شدم در نشستهایی که برای جمع بندی ایدئولوژی و برای جمع بندی یکساله انجام می‌شد من انتقاداتم را مطرح کردم و در پروسه جمع بندی یکساله در کل به نقص اصول عقیدتی، سیاسی و تشکیلاتی سازمان توسط رهبری وقت اعتراض کردم و خواستار اجرای این اصول شدم. خواستار تشکیل کنگره و اجرای دموکراسی تشکیلاتی در درون سازمان بودم. وقتی من به فرانسه رسیدم، چیزی که دیدم دقیقاً در تضاد کامل با آن مجاهدینی بودند که من شخصاً طی سالها می‌شناختم. ولی انتقادات ما متأسفانه نتوانست جلوی این ضربات را بگیرد، رهبری حاضر نشد که خودش را تصحیح کند و پای میز محاسبه بنشیند و کارهایش بررسی شود شاید تصحیح و جلوی این همه ضربات گرفته می‌شد من می‌خواستم کمی راجع به اینکه اصلاً چرا انقلاب ایدئولوژی شد صحبت کنم. چه بسا دوستان مخالف کنند و یا نظرات دیگری داشته باشند تا جایی که من درون این تشکیلات بودم و پروسه‌ای که طی کردم سعی می‌کنم خیلی مختصر خدمتان بگویم. پس از ۵۷ سازمان بطور نسبی درست حرکت می‌کرد. دموکراسی تشکیلاتی اگر چه نیم بند، در کمیته مرکزی و دفتر سیاسی همواره حاکم و خودش تکمیل کننده حداقل رهبری جمعی بود که سازمان همواره به آن تأکید داشت. سی خرداد بدون برنامه ریزی و بدون آمادگی سازمان را به فاز نظامی وارد کرد. این يك مبحث خیلی طولانی است و اساسی ترین مسائلی را که باید به آنها دقت کرد تا مسائل ایدئولوژیک بهتر بررسی شود، در همین جا است. تا اساساً روشن شود که چرا انقلاب ایدئولوژیک؟

بهر حال با فاز نظامی و وارد شدن به بعد از سی خرداد ضربات همه جانبه‌ای به سازمان وارد می‌شد که فکر می‌کنم دوستان تا حدودی در جریان هستند. در پی وارد آمدن ضربات به مرکزیت و کمیته مرکزی، سازمان تصمیم گرفت تعدادی از اعضای مرکزیت سازمان را به خارج کشور منتقل کند که بتوانند مبارزات را از خارج کشور هدایت کنند و در کنار هدایت مبارزات در داخل که عمدتاً به عهده موسی و دیگر برادرانمان در ایران قرار داشت. بخشی از مرکزیت به خارج منتقل شد که بتوانند مبارزان را از خارج کشور هدایت بکنند، پس از

ضربات وارده به سازمان بویژه بعد از ضربه ۱۹ بهمن و شهادت اشرف و موسی و بدنبال آن ضربه ۶۱/۱۲/۱۱ که به سازمان وارد آمد ما حالت کسانی را پیدا کرده بودیم که ضربان متعددی را خورده و هنوز تعادل خود را نمی توانستیم بدست بیاوریم ، در فاصله کوتاهی یکی از اعضای کمیته مرکزی سازمان ، یعنی آقای مسعود رجوی بدون هیچ مجوز تشکیلاتی ، خودش را مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران اعلام کرد ، چیزیکه در تاریخ سازمان مجاهدین سابقه نداشت . مفهوم مسئول اول س . م . خ یعنی کسی که برتر از کمیته مرکزی و برتر از دفتر سیاسی قرار می گیرد . در سازمان مجاهدین هر کسی يك مسئول دارد که توسط او مسائل حل می شود مسعود رجوی در شرایطی اعلام کرد که مسئول اول س . م . است ، یعنی سازمان به او حساب پس می دهد که سازمان در شرایط بحرانی بود و ما آن موقع ضربات زیادی خورده بودیم ، ارتباطات قطع شده بود و آنقدر مسئله امنیتی و حفظ نیروهای لرزنده سازمان مطرح بود ، که واقعا نمی دانستیم دارد چه می گذرد . خبری از خارج از کشور نداشتیم . مختصراً می گویم که در تهران وضع طوری بود که در يك خانه یا پایگاه نظامی سازمان که سه اطاق بیشتر نبود ، سی نفر از بچه ها زندگی می کردند . ما اصلاً نمی توانستیم راه برویم . چون همسایه های بالا و پائین متوجه می شدند . باندازه کافی نمی توانستیم نان بخریم مگر چقدر می شد برای يك خانه ، برای يك زن و شوهر محمل نان گرفت . غذا خوردن ، آب خوردن ، استفاده از دستشویی ها ، استفاده از آشپزخانه و حتی راه رفتن مسئله بود . شما فکر کنید بچه های سازمان در این شرایط قرار داشتند و تمام ارتباط ما قطع شده و هر آن هم در انتظار آن بودیم که حملات صورت بگیرد ، یعنی برای ما شبی نبود که فکر کنیم فردایی برایش باشد . من خیلی دلم می خواست می توانستم این مسائل را بیشتر برای دوستانم توضیح بدهم ، چون این بخشی از مبارزات مردم ما و از جمله شماسست . اگر چه ممکن است در ایدئولوژی ما با هم متفاوت باشیم ولی بالطبع چون وابسته به يك فرهنگ ، يك ملت و يك سرزمین هستیم نقاط مشترك زیادی داریم از جمله مسائلی که در مورد سازمان مجاهدین خلق داریم . وقتیکه بعد از این ضربات سازمان مجبور شد تعدادی از اعضایش بویژه کادرهای اصلی و شناخته شده اش را از تیغ بیرون بیاورد و بتدریج آنها را به سمت منطقه آزدشده کردستان و بعد از آن عقب نشینی به سمت مرزها و اجباراً به خارج از کشور منتقل کند ، وقتی که به خارج از کشور رسیدیم ، بویژه کسانی که به پاریس رسیدند و نزدیکی (اور) بودند . بالطبع در مرکز تصمیم گیریهای سازمان و نزدیک به رهبری سازمان قرار داشتند .

متأسفانه آن چیزی که ما دیدیم انحرافات خیلی عمیق را نشان می داد . انتقادات شروع شد ، بویژه بعد از اینکه نشستهایی برای جمع بندی مقاومت یکساله اول که تصور می کنم دوستانمان

خاطرشان باشد در این مورد کتابی هم بیرون داده شد، که در آن مقاومت یکساله را و انتقادات را توضیح داده بود. در این نشستها و بدنبال این نشستها برای استراتژی که در اورسورت می گرفت، دقیقاً ما دیدیم نه تنها راه انحرافی طی شده نقد نشد بلکه برای راهی که يك سازمان عظیم توده ای باید طی کند. بدون هیچ برنامه ریزی و آمادگی دارند برنامه می نویسند و برای راه رفته شده، طی شده برنامه می ریزند توجیه می کنند و تحویل مردم می دهند، بدون اینکه انتقادی را بپذیرد. مشخص بود شکست خورده بودند، خط شکست خورده بود ولی نه تنها حاضر نبودند بپذیرند بلکه آن را می خواستند به عنوان يك پیروزی نه تنها تحویل مردم بدهند، انتقادات بالا گرفت در جاهای مختلف دوستانی که اساساً روابط سازمان مجاهدین را و یا روابط سازمانهای انقلابی مسلحانه مخفی را بشناسند می دانند که دواصل اساسی وجود دارد، یکی اعتماد برادرانه است و یکی حفظ کانالها و اطلاعات است که این اگر چه مدتی در فاز سیاسی زندگی کرده بودیم ولی واقعاً با خونمان عجین شده بود. یعنی

ما به غیر از کانالهای تشکیلاتی مسائلمان را به جای دیگر مطرح نمی کردیم. شاید این یکی از اشتباهاتی بود که ما کردیم و سعی کردیم تمام مسائلمان را در درون تشکیلاتمان حل کنیم.

بدون اینکه کانال بزنی، بدون اینکه با کسان دیگری ارتباط برقرار کنیم به حرفم برگردم انتقادات شروع شد و در سطوح مختلف. در انجمنها (که البته من این را بعداً متوجه شدم، چون به انجمنها عنوان کردند که چندین بار انجمنها تا پای متلاشی شدن رفت و مجدداً بدلائیل مختلف درست شد. از جمله بخاطر انتقاداتی که مبحثی تحت عنوان فکر می کنم آموزشهای تشکیلاتی که می دادند و مباحثی را عنوان میکردند که اگر چه بچه های انجمنها آموزشهای لازم و تشکیلاتی را ندیده بودند ولی آنقدر از ارزشها و سنن مجاهدین اطلاع داشتند که بدانند هیچ سنخیتی بین آنچه که آنها دارند تعریف می کنند و مجاهدین را که اینها می شناسند وجود ندارد بعضی فاکت ها و نمونه هایی که به من می گفتند این بود که مثلاً خیلی راحت به اینها می گفتند که مسئول شما در کلیت آن از شما بالاتر است و باید او را بپذیرید. یعنی شما هیچ انتقادی نمی توانید به مسئولتان بکنید. بهر حال این نوع مسائل در ابتدا انتقادی نمی توانید به مسئولتان در سطوحی نزدیکتر به رهبری سازمان بودند به شدت بالا می برد، تا جائیکه درخواست کنگره، اجرای اصول عقیدتی تشکیلاتی و استراتژیکی س. م. خ ایران - که من وارد این مسائل نمی شوم و خیلی سریع می گذرم - از رهبری خواسته شد که اشتباهاتش را بپذیرد و تصحیح بکند، پای کنگره بیاید و به اصول مدون عقیدتی، تشکیلاتی و سیاسی

سازمان پایبند باشد. وقتی می‌گویم اصول عقیدتی، تشکیلاتی، کتابهایی هستند که نوشته شده و حاضر است و چیزی نیست که من به عنوان یک عضو و یا کسی به عنوان مرکزیت بخواهد ادعا کند. و کتابها، اگر چه همانطور که گفته اند متأسفانه تماماً جمع آوری شده ولی در دسترس دوستان و خود ما قرار دارند و خوشبختانه نتوانسته اند کاملاً از بین ببرند. مرکزیت را تحت این فشارها بردیم که حالا نمی‌دانم تا چه حدی در جریان هستید. ما در همان موقع یعنی سال ۶۳ قبل از انقلاب ایدئولوژیک، یکسری مسائل را بیرونی کردیم. من خودم در انجمنهای فرانکفورت، آلمان، پاریس، لندن در جاهای مختلف این مسائل را قبل از انقلاب ایدئولوژیک مطرح کردم. به گروهها و به دوستان و رفقای دیگرمان، انحرافات که در رهبری سازمان مجاهدین بود، این هشدارها را دادیم. متأسفانه امکانات و اهرمهای تشکیلاتی تماماً در اختیار رهبری وقت بود و بالطبع همانطور که می‌بینید دوستانمان می‌گویند، همه می‌خواهند که بروند و زندانهای رجوی را ببینند و انشاء... امیدوارم مراجع حقوق بشری این را فراهم کنند که ما و شما و دوستان دیگر برویم و این زندانها را ببینیم. بله آن موقع هم هر چه فریاد می‌زدیم که در تشکیلات این مسائل می‌گذرد چندان صدایمان به جایی نمی‌رسید. بنابراین رهبری سازمان را در یک تضادی گذاشت، یکی اینکه عملکردهایش با اصول عقیدتی، تشکیلاتی سازمان در تضاد بود. منجمله این که می‌خواست یک رهبری مادام‌العمر بوجود بیاورد، میخواست انتقاد دیگر نباشد در یک کلام می‌خواست سانترالیزم دمکراتیک را به تمام معنا کنار بگذرد ولی اعضاء و هواداران سازمان ایستاده بودند و می‌گفتند پس این نوشته‌ها و این اصول چیست.

برای رجوی دو راه بیشتر نمانده بود، یا باید انتقادات را می‌پذیرفت و می‌آمد پای حسابرسی و اصول عقیدتی تشکیلاتی سازمان را اجرا می‌کرد و یا اینکه سرکوب می‌کرد، که متأسفانه سرکوب را انتخاب کرد.

هستند مدارکش هست، اگر خواستید من خوشحال می‌شوم که خدمتتان ارائه بدهم ولی دوستانمان در جریان هستند سند و مدارکش خود این دوستان هستند که اطلاع کافی دارند و اساساً منتشر شده است. بنابراین رجوی راه دوم را انتخاب کرد از اواخر پاییز ۶۳ آمد در خفا انقلاب ایدئولوژیک را طراحی کرد، این در شرایط بود که آقای مسعود رجوی یکی از (تأکید می‌کنم)

یکی از اعضای کمیته مرکزی س.م. بود و نه بیش از آن، ایشان با خانم فیروزه بنی صدر ازدواج کرده بودند و آن طور که آقای بنی صدر در نوشته‌هایشان بیان می‌کنند، یک

ازدواج با نهایت عشق و علاقه و خارج از مسائل سیاسی بوده . البته به ما اینطور نگفتند و ما اینطور ندیدیم ! که این مبحث جدایی دارد . در شرایطی که همسر خانم فیروزه بنی صدر بودند . در شرایطی که آقای مهدی ابریشمچی و خانم مریم عضدانلو ، زندگی مشترکی آنطور که خودشان در نشریاتشان اعلام می کنند ، کاملاً موفق و بر مبنای علاقه با هم داشتند . در چنین شرایطی تصمیم گرفتند که انقلاب ایدئولوژیک را طراحی مقاومت‌هایی بدنبال خواهد داشت . چه بسا که داشت و الان هم شاهد هستیم . بنابراین چکار باید بکنند باید پیشاپیش ، پیش بینی بکنند . اول کنترل بچه ها در ایران که خوب يك عده زندان بودند يك عده در ایران اصلاً امکان حفظ خودشان را نداشتند ، ارتباطها قطع و پراکنده بود و به آن صورت کسی را در ایران نداشتن دیگر اینکه رژیم همه را تار و مار کرده بود و حدود ۸۰ درصد نیروهای سازمان از بین رفته بود ، پایگاههای سازمان تماماً در ایران تعطیل شده بود . پایگاهی وجود نداشت بنابراین نیروهایی که مانده بودند نیروهای خارج کشور بودند . بچه هایی که در کشورهای غربی بودند خیلی راحت قابل کنترل بودند ، چرا که با هم ارتباط نداشتیم ، و در پایگاههای جدا بودیم ، هیچکدام بیش از دو پایگاه را نمی شناختیم ، اکثراً زبان نمی دانستیم ، کارتهای اقامت نداشتیم ، هیچ جایی را نمی شناختیم ، خصوصاً اینها با برنامه ریزی قبلی شروع کردند به انتقال و جابجایی افراد ، بچه های انگلیس را آوردند فرانسه ، بچه های فرانسه را برداشتند و بردند به اسپانیا ، چرا چون کسی که در فرانسه است حداقل ممکن است زبان بداند ، دو نفر را بشناسد ، تمام و کمال مثل بچه شیرخواره که به مادرش وصل است ، بچه ها هم به اینها وصل هستند . از آن گذشته کنترل بچه ها در خارج از کشور ، خیلی راحت تر است . ولی با بچه هایی که در مناطق کردستان و مسلح هستند چه باید بکنند ، آنها تجمع دارند و احتمال دارد به يك حرکت مسلحانه دست بزنند چه باید کرد ؟ آنها قبل از اینکه انقلاب ایدئولوژیک را اعلام کنند ، تحت عنوان اینکه رژیم نفوذی داخل سازمان فرستاده بچه ها را خلع سلاح کردند و زندانهایشان را آماده کردند دستبند ها ، شکنجه گران ، نقابها و آن چشم بندها آماده شد و بعد از خلع سلاح بچه ها ، تحت عنوان نفوذیهای رژیم ۷۵۰ نفر را بازداشت و زندانی کردند و قصد کنترل آنها را داشتند ولی علیرغم تمام این فشارها بچه ها مقاومت کردند و تسلیم نشدند . از این بچه ها که تعدادشان زیاد بود ، ولی اینجا ما باید از بعضی رفقایمان خیلی تشکر کنیم که به خیلی از بچه ها در آن شرایط کمک کردند . از آن جمله یکی از شهدای سازمان ، یکی از بچه هایی که به اصول انقلاب ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران وفادار بود ، و حاضر به قبول انقلاب ایدئولوژیک نشد ، علیرغم اینکه اینها را بازداشت کردند و در زندانها گذاشتند ، بعد آمدند انقلاب ایدئولوژیک را به آنها ابلاغ کردند . برایشان این شرایط را گذاشتند ، یا انقلاب

ایدئولوژیک یا خروج از سازمان را شرط عضویت این شده بود . البته یکاش قبول می کردند خروج از سازمان را . چون آنها برایشان خیلی خطرناک بودند و قبول نمی کردند اینها مجاهد هستند . از آن جمله شهید اکبر حسین خانی که بعد از زندان شکنجه خیلی زیادی ، با حفظ مواضع عقیدتی سیاسی خود رفت و پیوست به سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ، شاخه کردستان و طی عملیاتی با آنها به شهادت رسید و سازمان چریکهای فدایی هم در سال ۶۵ اطلاعیه ای را به مناسبت شهادتش بیرون داد که فتوکپی آن اینجا است و من بخشی از آن را برایتان می خوانم : « سرداران مجاهدین در تدارک باصطلاح انقلاب ایدئولوژیک خود حتی زندانهایشان را نیز ساخته بودند ، دستبندها ، چشم بندها ، بازجو ها ، همه آماده بودند ، آماده که مخالفین سیاسی درون سازمانی مجاهدین را در خود جای دهند و حتی پیش از اعلام علنی این باصطلاح انقلاب ایدئولوژیک ، زندانها در همین راستا مورد بهره برداری قرار گرفت .»

بنابراین اکثر انقلابیون محکوم به زندان شدند . او (اکبر حسین خانی) را روانه زندان کردند ، به مدت یکماه به طروق مختلف سعی در شکستن روحیه انقلابی وی نمودند ولی روحیه انقلابی و مبارزه جویانه او درهم شکستی نبود . در زندان سه روز اعتصاب غذا نمود و اعلام کرد آماده است اعدام شود ولی در درون مجاهدین باقی نماند . در قسمت موسوم به رفع ابهام نیز او به ضرورت خروج از سازمان اصرار ورزیده و بالاخره وی از سازمان خارج شد وی یک مسلمان مبارزه انقلابی بود . ملاحظه کردید که این مسائل فقط از زبان ما نبوده ، البته ما اینها را تماماً بیان و اعلام کردیم که متأسفانه اگر گوش شنوایی بیش از آنچه که بود داشت ، چه بسا این فجایعی که الان شاهدش هستیم نبود . بهر حال وقتی که اینها تدارک انقلاب ایدئولوژیک را دیدند و زندانها را آماده کردن . بازجوها را دستبندها و تمام اینها را آماده کردند ، ۷۵۰ تن از مجاهدین را به بند کشیدند ، بعد در اسفند ماه در درون سازمان اعلام انقلاب ایدئولوژیک کردند . تحت چه عنوانی ، اجازه بدهید خیلی از روی نشریه خودشان بخوانم . در مجاهد شماره ۲۴۱ ، تحت عنوان ما ارتقاء کیفی ، عقیدتی ، تشکیلاتی کردیم جهش عظیم ایدئولوژیک ، تغییر کیفی کردیم ، آن چیزی که بودیم نیستیم و افتخار هم می کنیم که نیستیم ، من فکر می کنم ای طراحان انقلاب ایدئولوژیک ، یا کلاً کسانی که به عنوان ناقضین اصول عقیدتی تشکیلاتی س . م . اعتراض می کردند ، معتقدیم و معتقدند که اینها خیلی خوب معنی « جهش » و « انقلاب » و « تغییر کیفی » را می دانند چه چیزی است . یک جهش یا انقلاب دیگر آنی که بوده نیست و بصورت پدیده جدیدتری و با کیفیت نوینی خلق می شود ، که بهر حال آن پدیده قبلی دیگر نیست . حالا اینها فرض کنیم انقلابشان هم خیلی خوب است و انقلاب ایدئولوژیک کردن م جهش عقیدتی تشکیلاتی کردن ، تغییر کیفی کردن و آن چیزی که بودند ، نیستند ، دیگر

مجاهد بودنشان چیست؟ برای چه از اسم سازمان مجاهدین استفاده می کنند. سازمان مجاهدین بد و ارتجاعی، پس ولش کنند. این تناقض گوئی اینها از کجاست؟ بنابراین اعضاء و هواداران وفادار س. م. خ ایران، با تمام انتقاداتیکه به این سازمان وارد است با تمام اشتباهاتی که تا سال ۶۴ در آن وجود دارد، معتقد به اصول این سازمان هستند و بخاطر این مبارزه کردند، کشته شدند، خانواده هایشان از هم پاشیده و آواره شدند در واقع آنها وارثان نام، آرم و گذشته این سازمان هستند و این انقلاب یافتگان و جهش ایدئولوژیک کردگان، بهتر است که به همان آرم و اسم جدید ناشی از تغییر کیفی، ادامه دهند. این خواست کسانی بود که خودشان را مجاهد می دانستند و به اصول و ضوابط ایدئولوژیکی و عقیدتی و سیاسی سازمان معتقدند. ما این اصطلاح مقابله دائم با تشکیلات را تا بحال داشتیم. اما برگردیم به مسئله زندانها. بعد از اینکه بچه ها را زندان کردند در اسفند ماه در درون تشکیلات مسئله انقلاب ایدئولوژیک را مطرح کردند و بعد از آن هم با برنامه ای که خود مبحث جدایی دارد ترتیب جدایی آقای رجوی و خانم فیروزه بنی صدر را دادند و به فاصله کوتاهی اعلام ازدواج کردند بین خانم مریم عضدانلو و آقای مسعود رجوی. و همه شما شگفتیهایی که در تمام اپوزیسیون آفرید را شاهدش بودید و تک تک ما هم شاهدش بودیم. اما در واقع این ازدواج برای چه بود. نظر ما این است که اینها ازدواج شگفت انگیز را کمتر کسی بود که این خبر بشنود و با شگفتی برای چند روز به این مسئله فکر نکند که چرا سازمانی که در خون غرق است. سازمانی که سر تا پایش هنوز از جراحاتی که برداشته التیام نیافته، این چه معنایی دارد، که آقای که همسرش را دوست دارد از او جدا بشود و آقای دیگری حتی بدون رعایت مسائل دینی اش که خودشان را مسلمان می دانند، حالا درست یا غلط مسئله دیگری است ایشان خودش را مسلمان می داند، بدون رعایت آن مسائل دینی که باید چهار ماه صبر کنند، شاید این زوجین به هم برگشت کنند شاید بخواهند ادامه دهند، شاید چند ماه جدایی بتواند به اینها نشان دهد که ازدواجشان قابل تداوم است، بدون در نظر گرفتن این موارد ازدواجشان را اعلام کردند دلیل این کار این بود که نظرها را به یک امر آنچنان شگفت انگیز جلب بکنند که کسی متوجه نقض تمام و کمال و در واقع تئوریزه کردن نقص اصول اولیه تشکیلاتی سازمان مجاهدین نشود. البته یک مدتی توانستند ولی بعد از مدتی نیروها و سازمانها و بسیاری از شخصیتها مسئله را خیلی زود متوجه شدند و اصلاً مسئله ازدواج کنار گذاشتند و به اصل قضیه پرداختند. بعد از اینکه بچه ها را توی زندانها نگهداشتند، بعد از مدتی، عده ای از بچه ها توانستند از زندانهای فرار کنند و به پیش احزاب و نیروهای مترقی بروند و یا اینکه به کمپهای پناهندگی عراق بروند که شرایطش را نمی دانم شنیده اید یا نه. واقعاً فاجعه بار بود

بطوریکه ایرانیها که آنجا بودند زمینها را می‌کنند و برای خودشان، پناهگاهی درست می‌کردند و زندگی می‌کردند. بالاخره از آنجا توانستند عده‌ای بیایند بیرون و پیشمرگهای مجاهد خلق، برای اولین بار گزارشاتشان را به خارج از کشور رساندند و جریان این زندانها را در سال ۶۵ اعلام کردند. من اعلامیه‌هایشان را تماماً اینجا دارم، البته چون بدون آمادگی آدمم، به فرانسه اینها تماماً ترجمه شده و در اختیار تمام سازمانها و مجامع بین‌المللی مدافع حقوق بشر قرار گرفته، چون ما اعتقاد نداریم هیچ کشوری، هیچ نیروی خارجی حق دخالت در مسائل مملکت ما از جمله اپوزیسیون را داشته باشد. بنابراین تمام اینها را بصورت اسنادی به سازمانهای مدافع حقوق بشر سازمانهای مترقی و شخصیت‌های مترقی و ملی اپوزیسیون دادیم که آگاه باشند و بدانند که فردا نگویند نمی‌دانستیم اینها تماماً اسنادش اینجا است. اطلاعیه پیشمرگهای مجاهدین خلق که در کردستان صادر کردند و وجود زندانها و شکنجه‌ها را اعلام کردند، در خواست کمک کردند، بدنبال آن هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران یعنی وفاداران به مجاهدین، اطلاعیه‌ای را در لندن منتشر و از سازمانهای بین‌المللی در خواست کمک کردند. بدنبال آن در آلمان و در نروژ و سوئد و کانادا. بدین ترتیب وفاداران سازمان م. خ. ایران، شروع کردند به افشاگری در مورد وجود این زندانها برای رهایی اینها درخواست کمک کردند که تمام اینها به سازمانهای بین‌المللی با مدرک لازم که در اینجا می‌بینید، ارسال شد و درخواست کمک شد برای آزادی اینها. بعد از اقداماتی که کردیم، توانستیم تعداد زیادی از بچه‌ها را خارج کنیم و فشار رویشان را کم کنیم. از جمله خیلی از رفقای ما با سازمانهایی که در منطقه بودند و یا در اینجا بودند تماس گرفتند و امکان خروج خیلی از بچه‌ها، مخصوصاً بچه‌هایی که دچار مشکلات خاصی بودند یا مریض بودند یا وضعیت اورژانس داشتند، بوجود آمد و از عراق توانستند خارج شوند. بعضی حاضرین در زمینه زندانها سند و مدرک خواستند، من فقط به دو مورد اشاره می‌کنم. خیلی متأسفم که یک کمی طولانی شد ولی در این مورد سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران که عنوان کردند وجود زندانها را، از جمله نشریه ارگان کمیته کردستان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در شماره ۲۱ در صفحه ۲۸ به این مسئله اشاره می‌کند. نتایج سمینار «ویسپادن» در مورد بحران جنبش چپ ایران که در آنجا هم به این مسئله اشاره می‌کند. ما اینها را برای تمام سازمانها، برای تمام گروهها و برای تمام شخصیت‌های مترقی و ملی فرستادیم. راه کارگر در شماره ۲۰ - دوره دوم - به این مسئله اشاره کرده است. یکی از بچه‌ها در اثر فشارهایی که در زندانها به او وارد گردیده بود خودکشی کرد که در اینجا اسم، عکس و سند فوتش شماره ۲۰. دو. باز به این مسئله اشاره می‌کند. ما گزارش‌های بچه‌هایی که فرار کرده و توانسته بودند خودشان را به ترکیه برسانند

و در کمپهای ترکیه مستقر شوند و از مسائلی که در این کمپها برای ایرانیان رخ داده فکر کنم دوستانی که علاقمند به هم میهنانشان باشند بی خبر نیستند مسئله کمپهای رمادیه را اطلاع دارید و مضافاً بر اینکه جنایاتی که استخبارات، سازمان امنیت عراق در حق ایرانیان و بویژه بچه های سازمان مجاهدین که طراحان انقلاب ایدئولوژیک آنها را رها کمی کردند یا فرار میکردند در کمپها و چه بلایی به سر آنها میآوردند. متأسفانه یکی از خواهرانمان دختر جوانی بود که برای آزادی میهنش به این میسر پا گذاشته بود توسط استخبارات عراق در این کمپها مورد تجاوز قرار میگیرد. این گزارشی است که بچه های ایران در کمپهای ترکیه فرستاده اند و از وضعیتی است که در آنجا دارند. می دانید که خیلی از ایرانیها در ترکیه هستند تصور می کنم که ترکیه اصلاً پناهندگی نمی دهد و صرفاً اینها را در کمپها نگهداری می کند در انتظار انتقال به کشورهای دیگر که در شرایط خیلی بد و وحشتناک قرار دارند. نامه ها و گزارشات خیلی زیاد دیگری داشتیم که بعضی هایشان را بخاطر مسائل خاصی برای سازمانهای مربوطه فرستادیم. این مسائل جدید نیست، ببینید این در آوریل ۸۷ به چاپ رسید. مطالب بسیار زیادی است که من بخشی از آن را دارم. در کنار آن روزنامه لوموند به مسئله زندانها اشاره می کند، به جریاناتی که در کردستان در رابطه با سازمان مجاهدین خلق ایران می گذرد. این درخواست استمداد از سازمانهای بین المللی برای آزادی اعضاء و هواداران سازمان مجاهدین می باشد و برای سازمانهای مختلف و عناصر مختلف فرستاده شده است. من البته فقط بخش فارسی این قسمت را بخاطر سنگینی هزینه توانستم تهیه کنم و بیاورم که مطالب ارزنده ای دارد و از حضورتان استدعا می کنم این را حتماً مطالعه کنید من بخشی را آورده ام نمی دانم دوستانم توانسته اند فتوکپی کنند یا نه. صحبت ها پخته و منسجم نیست. ممکن است از یاد برود ولی وقتی این متن را دقیق تر بخوانید می تواند اطلاعات زیادی در مورد مسائل سازمان مجاهدین به شما منتقل بکند. همانطور که گفتم بعد از انقلاب ایدئولوژیک مقاومت بچه ها شروع شد. تهدیدها از هر طرف آغاز شد. گرفتن تمام امکانات از بچه ها، فشارهای اقامتی مثل ندادن پاسپورت بچه ها به خودشان، یا در خارج از کشور در خانه ای مربوط به تشکیلات بود، اخراجش می کردند، خانه را تخلیه می کردند، از نظر خانوادگی به او فشار می آوردند. اگر میتوانستند بچه را از وی دور می کردند، یا زن و شوهر را رو در روی هم قرار می دادند. اینها چیزهایی است که گفته شده و احتیاج به اعلام نیست، از همان موقع هم وجود داشت. اما علیرغم تمام فشارها مجاهدین، معتقد هستند، نمی گویم انتقاد به آن وارد نیست، ولی همان را با تمام بدیهایش قبول دارند. این اعضاء همچنان مخالفشان را با جریان ارتجاعی و طراحان انقلاب ایدئولوژیک که خودشان هم حتی نمی توانند بگویند چه می

خواهند و منظورشان از انقلابشان چیست! ما که هیچ....! خودشان هم گمان نمی‌کنم بتوانند این مسئله را بدرستی توضیح بدهند، با اعلام این مواضع در مقابل اینها ایستادگی کردند و تلاششان بر این بود تا بتوانند سازمان را باسازي کنند، کنگره سازمانی را با حضور اعضاء و هواداران سازمان تشکیل دهند و مجدداً راه پر افتخار بنیانگذاران و شهدای سازمان را در مسیر درست برای رهایی خلقمان، برای جامعه‌ای آزاد، مستقل و برابر ادامه دهند. اینچنانچه سؤال شده که من سریعاً جواب می‌دهم.

س: آیا سازمان مجاهدین از ابتدا این مسائل را داشته است؟

ج: خیر نبوده. خیلی ساده است اگر نشریات، کتب و گذشته و تاریخ و سنن سازمان را بررسی کنیم و هر کسی خودش بدون اینکه به تحلیل این، آن، حرف من یا ایشان نگاه کند، مطالعه کند، می‌بیند اصول سازمان مجاهدین در تضاد آشکار با عملکردها و دیدگاههای فعلی این طراحان انقلاب ایرنولوژیک است. برای نمونه، الان رهبر عقیدتی اینها، رهبر مادام‌العمر است که انتقاد به او وارد نیست، مورد حسابرسی قرار نمی‌گیرد و هر کس را بخواهد بر میدارد و هر کس را هم بخواهد می‌گذارد. ولی س.م در سال ۴۴ تا ۵۰ که حیات بنیانگذاران سازمان بود، با یک کمیته مرکزی دوازده نفره اداره می‌شد و بنیانگذاران سازمان جزئی از کمیته مرکزی بودند و تصمیمات بطور شورایی گرفته می‌شد. نه تنها تصمیمات بطور شورایی گرفته می‌شد، بلکه مسائل مهم سازمانی نظیر تعیین خطوط سازمان، تغییرات اساسی در تشکیلات سازمان، همه پرسشی یا نظر خواهی عمومی می‌شد. در کتب سازمانی مندرج می‌گشت از جمله نظر خواهی سال ۴۶ و ۴۸. این نشان دهنده سنن انقلابی و دمکراتیک

س.م.خ. است و می‌خواهم بگویم که آیا انحرافات فقط منحصر به سازمان مجاهدین است؟ آیا فقط در س.م است که شکستها و انحرافات بوجود می‌آید؟ خیر با یک نگاه سطحی به تمام جنبشهای جهان می‌بینیم که یک امر خیلی طبیعی است، در هر حرکت سیاسی اجتماعی، اصولاً شکست و انحراف در کنارش است. خوب نظایرش که احتیاج به گفتن نیست، در احزاب کمونیست و یا احزاب دیگر نمونه‌های خیلی مشخصی را داریم ولی مسئله این است که اگر با این شکستها یا اشباهات نتایج درستی گرفت، تصحیح کرد و پیش رفت و الا چاره‌ای جز متلاشی و منهدم شدن نخواهد داشت. آن چیزی که الان متأسفانه به روز هم‌زمان سابق ما، طراحان انقلاب ایرنولوژیک فعلی آمده که از نظر ما (وفاداران به سازمان س.م.خ.ا) اینها نه تنها مجاهد نیستند بلکه ضد مجاهد بوده و تمام ارزشهایی که س.م.خ.ا در طی سالها مبارزه کسب کرده را تنها برای کسب قدرت سیاسی می‌خواهند به پای معامله با قدرتهای غربی عمدتاً

جلب حمیتهای آنها بریزند اینها در باور ما ربطی به س.م.خ.ا با گذشته پر افتخارش و پایگاههای مردمی اش ندارند. متشکرم

پرسش و پاسخ: بهروز س: مسائلی که شما گفتید کم و بیش برای جامعه سیاسی خارج از کشور تا اندازه ای روشن بود و اینجا و آنجا خیلی نشریات و مجلات و شخصیتها راجع به نحوه چگونگی استبداد سازمانی در درون مجاهدین گفته بودند. آن چیزی که برای من نا مشخص بود این بود که من تصورم اینطور است که آدم دیوانه ای در يك منطقه 10×10 کیلو متر يك عده آدم را دور خودش جمع کرده, هر روز صبح باند می شود يك کار عجیب و غریب می کند, بعد حالا که او این کارها را میکند خوب دیوانه است, ولی چرا بقیه این کارها را انجام می دهند, این برای ما سؤال است. شماها سیزده سال است, آماري که میدهند با اینها بوده اید و اینگونه مسائل وجود داشته است سؤال این است که شماها آن موقع عضو افتخاری یا عضو با افتخار مجاهد بودید, خبر نداشتید اینطور می شود؟ اگر خبر داشتید چرا اعلام نمی کردید؟ چرا همکاری نمی کردید؟ ترس از زندان و کتک و شکنجه؟ چرا شما ده سال قبل این کارها را نمی کردید, اگر گفتید موقع شناس بودیم ما بخاطر موقعیتی که بود, منم سازمانهای دیگر را می بینم, فدایی, پیکار, اقلیت, اکثریت را می بینم که دعواهای تاریخی درون خودشان را مطرح می کردند, هر سازمانی این قابلیت را ندارد که صد در صد قدرت سیاسی را کنار بگذارد. (اعتراض حضار به وی) اینکه رهبران مجاهدین آدمهای دیوانه ای هستند, من این را قبول دارم به اصطلاح من اینها را از مجاهدین نمی شمارم. حالا آنها ازدواج کردند و طلاق گرفتند, ... شما چه اعتراض کردید.

مینا ربیعی: من خیلی عذر می خواهم آقای بهروز, من فکر می کنم شما اصلاً به حرفهای من گوش نکردید من در عرض این يك ساعت گفتم که ما انتقاداتمان را شروع کردیم, مخالف کردیم, قبل از انقلاب ایدئولوژیک بیان کردیم در يك فاصله بسیار کوتاه.

فرج - س: آقای هادی شمس حائری گفتند که در سال ۶۹ نامه ای به رجوی نوشته و در آن نامه بیان کرده که از آن به بعد رهبری عقیدتی اش را قبول ندارد و می خواهد بعنوان يك عضو ساده بماند می خواهم ببینم انقلاب ایدئولوژیک که خیلی ها به آن انتقاد می کردند در سال ۱۳۶۴ اتفاق افتاد از ۶۴ تا ۶۹ ایشان دارای چه افکاری بودند و در سال ۶۹ چه انتقادی به سازمان داشتند که قبول کردند بعنوان نیروی ساده یاقی بمانند. بعد هم مسئله بچه هایش را مطرح کرد تا آنجایی که اطلاع دارم, دادگاه کلن رسماً قضاوت کرده که بچه هایش نمی توانند پیش ایشان باشند. ایشان می توانند از طریق دادگاه دوباره اقدام کند که اگر می تواند از نظر قانونی بچه هایش را از دادگاه تحویل بگیرد نه از مجاهدین, چون اگر دادگاه تصمیم

بگیرد، دیگر مجاهدین نمی توانند بچه ها را به زور نگهدارند. از آقای رضوانی هم این سؤال را داشتم که دقیقاً تا چه سالی با سازمان همکاری می کردند. تا آنجا که شنیدم گفتند تا انقلاب ایدئولوژیک.

رضوانی: تا سال ۶۷

فرج: شما بفرمایید که از سال ۶۴ انقلاب ایدئولوژیک تا سال ۶۷ آیا انتقاداتی داشتید یا اینکه یکدفعه فهمیدید که سازمان دارد به انحراف کشیده می شود. از طرفی کسانی که از سازمان جدا می شوند و دوست دارند در یک سازمان و تشکل سیاسی بر علیه ج. ا مبارزه کنند، ما احتیاج به یک سازمان و تشکل یا جبهه ای داریم که مبارزه بر علیه ج. ا ادامه پیدا کند، لطفاً نظرانتان را بگویید، شما با این سابقه مبارزاتی که دارید، چه باید کرد، کسانی که از سازمان جدا می شوند و یا کسانی که به آنها می پیوندند ولی دوست دارند در یک جبهه ای یا در یک سازمانی مبارزه کنند، چطوری مبارزه شان را ادامه دهند که پاسیو نشوند.

س - تورج: شما چطور می خواهید از گروهها و نظرات مختلف درون مجاهدین با این ضوابطی که درونش است اطلاع پیدا کنید که حاضر به همکاری یا غیر همکاری باشد. و آقای شمس، شما با همه این تقاسیری که وجود دارد و خودتان مطرح کردید و با تمام برخوردهای ضد انسانی، ضد انقلابی، ضد بشریت و ضد دمکراتیک، چطور می خواهید با اینها بنشینید صحبت کنید و با چه مبنایی. دعوی شما سر چه چیزی است، برای چه می خواهید با مسعود رجوی صحبت کنید. برای چه پای افشاگریاش نمی روید، چرا نمی روید تمام حرفهایی که اینجا می زنید بدهید روزنامه. خانم مینا ربیعی گفتند آقای مسعود رجوی یک نفر بودند در شورا (کمیته مرکزی) بقیه اعضای ۱۰ نفره بعد از این جدایی چه نظری دادند، چه کار کردند و کجا نوشتند، نه اینکه فقط شما، من مطمئن هستم که هیچکدام از شما عضو شورای مرکزی نبودید، بقیه آنهایی که بودند چکار کردند.

س: به نظر من الان در مجاهدین اهمیت به زن زیاد می دهند انتخاب خانم رجوی به عنوان رئیس جمهور که نشان دهنده توجه مجاهدین به زن است و آنها به زن بها می دهند و ارزش قائل هستند. خواهشمندم نظرانتان را راجع به انتخاب مریم رجوی به عنوان ریاست جمهوری بگوئید و دیگر اینکه اگر در آن شرایط خفقان قرارگاه اشرف زن و شوهر در آنجا طوری دیگر زندگی کنند که این اختلافات بوجود نیاید، خواهش میکنم بگوئید که شما چه نوع زندگی را پیشنهاد می کنید. سؤال دیگر اینکه، ... چرا یک عده اعدام می شدند و یک عده نه.

س: یک سؤال از آقای حائری دارم. ایشان فرمودند که از سال ۵۴ به عضویت س. م. خ در آمدند و دوم اینکه ایشان حکم اعدامشان در آمده بعد از سه ماه زندانی دوباره آزاد شده اند.

خواهش می‌کنم توضیح دهند که چگونه حکم اعدامشان در آمد و بعد از سه ماه آزاد شدند؟ از آقای رضوانی هم این سؤال را دارم که ایشان فرمودند که در مورد اعدام شدن آن چهار جوان سیزده ساله گفتند می‌خواهید اعدام کنید، اعدام کنید ولی چرا جوان سیزده ساله. نظر ایشان را می‌خواستم در مورد اعدام بشنوم که آیا ایشان خودشان فرمودند که سنین بزرگ را اعدام کنید. اگر مخالف اعدام هستند که پس چرا گفتند بزرگترها را اعدام کنید و بچه‌های سیزده ساله را اعدام نکنید.

س: سؤالی از خانم ربیعی داشتم. خواستم ببینم اگر اشتباه نکنم شما با گرایش پرویز یعقوبی جدا شدید. آیا جلوتر از پرویز یعقوبی یا بعد از آن جدا شدید؟ در رابطه با دوستانی که سه ماه زندان بودند، می‌خواستم سؤال کنم ببینم پیش شرایطی که از طرف سازمان مجاهدین برای آزادی از زندان طرح میشد چه بود؟ یعنی شرایطی بود که فرد توبه نامه امضاء کند، تعهدی بدهد، کاری کند آزاد بشود و برود یا نه؟ دیگر اینکه نامه‌ای که شما به رجوی دادید در رد رهبری ایدئولوژیکی وی، پاسخ او به چه شکل، زندان بود. یعنی من متوجه نشدم که شما را دادید و بعد زندانی شدید یا اینکه یک پروسه متوجه نشدم که چطور یک نفر محکوم می‌شد به زندان و این نوع برخورد اجرا می‌شود.

س: افشار: دو سؤال داشتم یکی در مورد انواع اعضاء در س.م بعد صحبتی شد راجع به ولایت فقیه، امامت رجوی که گویا، این بحث در درون س.م بوده و من متوجه نشدم. سؤال دیگری دارم اگر ممکن است از همه دوستان و آن اینکه دوستان دلایل و انحراف و ریشه‌های انحراف س.م را در چه می‌بینید؟ سؤال دیگری هم بود، بحث هدایت شده بود که فکر می‌کنم در رابطه با ولایت فقیه و امامت رجوی بود.

س: شما از زنها صحبت کردید. من می‌خواستم سؤال کنم که اصلاً شما موردی بود که در جریان آن قرار بگیرد یا نوع شکنجه‌اش چطور بود، آیا هتک حرمت یا شکنجه‌های آنها نسبت به دوستان زن، مجاهدین زن چطور بود. آیا آنها هم زندانی بودند. شایع است که چند تن از اینها را به عنوان مرگ‌های تصادفی اعدام کردند آیا شایعه واقعیت دارد و اگر هست چند نفر را به این صورت اعدام کردند و حالت اعدام چطور بوده که بعدش گفته شد چند تا از مجاهدین کشته شدند. دیگر اینکه آیا مشخصاً اعضای غیر سازمانی شورای ملی مقاومت هم تحت نظر یا بهتر بگویم زیر فرمان رجوی هستند، همانطور که مجاهدین دسته بندی می‌کنند، آیا آنها هم تحت نظر و فرمان رجوی قرار دارند. اگر امکان دارد لطفاً بگویید این دوستانی که در رهبری س.م بعد از انقلاب ایدئولوژیکی برکنار شدند و یک عده خانمها را به عنوان رهبران جدید آوردند. سرنوشت رهبران قبلی چطور شد. اگر امکان دارد از همه شما سؤال می‌کنم

که حد وابستگی مجاهدین (از نظر سیاسی) از دولت عراق یعنی صدام . یعنی فرمانبرداری اش از صدام حسین در چه حد است تا آن حدی که از نظر امنیتی شما می توانید توضیح دهید و از نظر سیاسی و مالی هم تا چه حد وابسته به کشورهای همسایه عراق هستند .

س : دیگر اینکه ایشان ازدواج را تجزیه و تحلیل کردند آیا واقعاً بخاطر عجیب و غریب بودنش بود یا واقعاً يك رابطه عاشق و معشوقی پیش آمده بوده ، عاشق زن شوهرداری شده بود و بعد از این واقعه آن قضایا پیش آمده .

س: دلیل اینکه در سازمان مجاهدین چنین وقایعی به این عظمت رخ داده آنها همه ارزیابی‌هایی کردند و گفتند ریشه های ایدئولوژیک دارد فکری دارد ، عقیدتی و سیاسی و تشکیلاتی دارد ... آیا صرفاً معتقدید که شخص رجوی باعث این کارها شده و یا مجموعه آن کارها را اکثریت رهبری و اکثریت اعضای که بودند ، از نظر کیفیت و از نظر شخصیتی و فردی موجب چنین چیزی هستند یا در خود س . م بدلائل بنیادی ، فکری ، فلسفی ، سیاسی ، راجع به زن ، راجع به دین ، راجع به امامت و رهبری و چیزهای دیگر و مسائلی وجود داشته که از قدیم الایام در سازمانهای چپ هم وجود داشته . آنها هم دارند برخورد می کنند من چیزی در مجموعه صحبت‌هایی که شما کردید به این لحاظ ندیدم که چرا رجوی ، رجوی شد همانطور که شما مثلاً در مسئله امامت طرح کردید . چرا زندان ، شکنجه ، اعدام و چیزهای دیگر بوجود آمد . علل ریشه ای اینها به لحاظ فلسفی و سیاسی در کجای سازمان هست .

س: من يك فیلم مانور نظامی از سازمان دیدم . در این فیلم سلاحهای زیادی از کشورهای مختلف را من چون نظامی هستم دیدم . اگر كلك سینمایی نباشد ، می خواهم بدانم این سلاحها را از کدام کشورها تهیه کردند ، چطوری و در قبال چه بهایی؟ چون پول این سلاحها خیلی زیاد است . (شمس حائری) س: (کتبی) : آیا شما در جریان جنبش کردستان و سرکوب آنان شرکت داشتید؟ (بله داشتم) اولین کشته سازمان بنام رضا کرمعلی در شهرهای کردنشین و در شهر توز عراق بود . توپ و تانکها را بردند و خانه ها را توپ و گلوله بستند . می رفتند توی خانه ها و فجایع زیادی کردن ، حتی تیر خلاص زدند .

س: مجاهدین در بحثهای درونی خود در رابطه با شیوه های برخورد با گروههای سیاسی پس از کسب قدرت چه می گویند .

ج: البته اینها را قبول ندارند و از همین الان خط و نشان کشیده اند و وعده محاکمه در ایران یعنی اعدام را برای اینها داده اند . حتی برای ما ها هم داده اند . شعارشان این است ، بگذارید ایران ، خط و نشان را همیشه برای فردای ایران می کشند .

س: رابطه با گروههای سیاسی که با آنها رابطه خصمانه دارند را چطور خواهید دید ؟

ج: آنها را در قدرت سهیم نخواهند کرد، حتی آزادی و فعالیت دمکراتیک احزاب را رعایت نخواهند کرد. اجازه فعالیت سیاسی به آنها نخواهند داد و حتی محاکمه شان خواهند کرد. با این دلیل که آن موقع که ما خون دادیم شما هدفان چه بود که با ما نیامدید.

س: یک سؤال مشترک راجع به استبداد سازمان شده که شما با این اوضاع که می گوئید چرا زیر بار رفتید؟

ج: در سال ۶۴ این انحرافات بقول خانم ربیعی وجود داشته که من (هادی) معتقدم قبل از آن هم وجود داشته که در ۶۴ سر باز کرد و رهبری رجوی قبل از فاز سیاسی در زندان بوده و من خودم در زندان اوین با موسی و رجوی زندان بودم. تمام رهبری سازمان را رجوی در آن بند ۲، رهبری تمام جریانات را خود رجوی بعهده داشت، حتی موسی هم نداشت. ممکن است بعنوان مشورت مثلاً بحثی را با موسی می کرد، تمام کارهایش را می رفت این طرف و آن طرف، از این اطاق به آن اطاق، بحث می کرد، همه را خودش خط و خطوط می داد. برخورد با روحانیون (آخوندها) چطور باشد، یا اپورتونیستها چطور باشد، بارژیم چطور باشد، یا ساواک چطور باشد، در مورد احضار چه کار کنیم و ... همه اینها را خودش خط و خطوط می داد. وقتی هم که آمد زندان، اولین اطلاعیه را هم خودش با موسی دادند، در همان قصر تنها فرد برابر و پایاپای با رجوی، موسی بود که البته در ظاهر قضیه اسمش پایین اطلاعیه بوده ولی در واقع رجوی بالاتر از موسی بود. رهبری دست رجوی بود و حالا اصطلاح (مسئول اول) ساختند، مسئول اولی سازمان قبلش نبود. اصطلاح یا اسم گذاری مهم نیست، محتوی مهم است که از ابتداء این رهبری وجود داشته و یواش یواش خود اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی هم خودشان را مدیون رجوی می دیدند که ما در زندان گول خوردیم، داشتیم به راست می افتادیم. یعنی در اثر ضربه و انشعاب ما هم داشتیم به دامان آخوندها می افتادیم. همچنان که میثمی، مثلاً افتاد. اگر رجوب نبود و ما را نجات نمی داد، همیشان اذعان داشتند، که ما همه بودیم به سمت آخوندها مثل ربانی شیرازی، منتظری و ... همه را رهبری جمع بندی کرد، آن دوازده ماده را در آورد، اصول سازمانی را آورد، مرزهایی را مشخص کرد، مرز ما با مارکسیست، با راست، با چپ و تمام اینها را خودشان ادعا می کنند که رهبری تبیین کرده، تحلیل کرده، خط و خطوط داده ماده در آورده و ... وقتی هم که آمد بیرون همه تصمیمات را خودش می گرفت، مسئله صلاحیت در سازمان یک مقوله اساسی و اصل است. صلاحیت خودش یک بحث جداگانه ای است که ما راجع به آن صحبت می کنیم و آنجایی که بعنوان کمیته مرکزی و دفتر سیاسی گفته اند همه اش یک نوع ژست است. اما چرا تا سال ۶۴ که گفتیم سرباز کرد این انحرافات با ازدواج و رهبری ولایت فقیه به شکل علنی و

رسمي اعلام شد. البته در آن موقع وقتي که افراد خبر را شنيدند همه شوکه شدند. خيلي از افراد حتي از اعضاي کمیته مرکزي دفتر سياسي براي رجوي حکم اعدام قائل شدند، عده اي گفتند رجوي بايد از سازمان اخراج شود و اين انحراف قابل گذشت نيست و نشستي هم که اولين بار براي خود ما گذاشتند، سعي مي کردند که خبر را ناگهاني بدهند و ببينند طرف چه عکس العملي نشان مي دهد. اين خبر يواش يواش و خرد خرد درون مناسبات سازمان نيامد. ناگهان يك هم چنين خبرهايي را مي دهند، هيچکس خبر ندارد، يکدفعه همه را جمع کردند در جائیکه بودند، ما در شهر سلیمانیه عراق بوديم که اين نفر کمیته مرکزي دفتر سياسي همه را جمع کرد و ناگهان اعلام کرد مریم با مسعود ازدواج کرد. همه گفتند زن شوهردار، مگر مي شود چنين چيزي، خيلي ها جرأت نکردند حرف بزنند، در رجوي که ايجاد کردند. من اولين نفری بودم که بلند شدم و اعتراض کردم و گفتم اين ازدواج يعني خيانت و زناياري، خون اشرف خشک نشده بود که با فيروزه ازدواج کردی، فيروزه را طلاق دادی، بلافاصله با مریم آن هم با يك زن شوهردار، حالا ازدواجش مهم نيست. چون ما وقتي در ترکیه بوديم خيلي از ايرانيها نسبت به اين ازدواجها مسئله دار شده بودند و مي گفتند که اين مسعود هميشه توي حمله است و عروسي مي کند. حالا آن دوتا را مي شود توجيه کرد، فيروزه و اشرف را، اين را چه کار مي شود کرد. به من گفتن پشت مردم نمي خواهد قايم بشوي، تو حرف خودت را بزن. ذهنيتهاي ارتجاعي تو ريخته بيرون، مگر زن ملك يا حق کسي است که هميشه مال اون باشد، دلش خواسته از اون کنار بکشد، خلاصه ما را آنجا سرکوب کردند من گفتم ديگر تو سازمان نمي مانم ولي بعد يواش يواش براي خودم توجيه کردم. گفتم نکند درست باشد، اينها راست مي گویند، الان داريم با خميني مبارزه مي کنيم آنها يك شاخصي براي رهبري خودشان دارند، ما هم که مبارزه ايدئولوژيك است، البته من مقصرم، به خودم انتقاد مي کنم، اشتباه کردم. از آن لحظه اي که اعتراض کردم نبايد توجيه مي کردم و مي ماندم، بهر حال شرايط عراق را هم بايد در نظر بگيريد شرايطي بود که راستش من تا ظهر هم رفتم توي خيابانهاي سلیمانیه گشتم، قدم زدم و ظهر ديدم گرسنه ام شده، خسته شده ام، جايي هم ندارم، نه پول داشتم، همانطور که ايشان گفت سازمان روالش اين است که همه را به خودش وصل کند، نه پول نه هيچي، در هر حال گفتم من چه کار کنم، الان شب مي شود و از سرما مي ميرم بالاخره گفتم مي روم، امشب را مي خوابيم ببينيم فردا چه مي شود. همينطور بود و بله به ما انتقاد وارد است که انحرافات را ما ديديم و توجيه کرديم ولي آن موقع که کتک و زندان را بطور علني ديدم، ديگر نتوانستم توجيه کنم، اين ديگر يك چيز ظاهري و خيلي عريان بود. مانند خميني که تا زماني روي مردم اسلحه نکشيده بوده، خيلي ها تحليل مي کردند ولي اسلحه که مي کشيد ديگر عريان شد يعني

اینجا دیگر باید مرز بندی کرد. من هم در زمان و در لحظه زندانها که همزمان با جنگ خلیج شروع شد و اعدامها، البته اعدام که نکردند حکم صادر کردند، می گفتند تو بلحاظ ایدئولوژیک فقط بدان که حکم تو اعدام است ولی ما دستمان بسته است، چون خاک نداریم، زمین و حاکمیت نداریم نمی توانیم اعدام کنیم، رژیم عراق هم ما را اخراج می کند و نمی گذارد که در سازمان نیرو اعدام کنیم ولی بدان که به لحاظ ایدئولوژیکی حکم تو اعدام است ولی چون دستمان بسته است اعدام نمی کنیم. این بود که بهر حال وقتی که ما در آن مقطع خیلی سرکوب را، سرکوب تشکیلاتی را بشکل عریان دیدیم، که مثلاً می ریختند و سر یکی و او را می زدند، مثلاً یک کوکب بود که ثریا شهری او را کتک زد او فرار کرد از اطاقش، ۵۰ متر که دوید دم آشپزخانه اینها او را گرفتند. یک ماشین هم بوق زد و آمد دنبالش چهار پنج نفر از گروه ضربت ثریا شهری آمدند اینها را گرفتند و بچه ها جمع شدند در (سالن غذاخوری) گفتند چه شده گفت این پدر سوخته می خواهد خودکشی کند و آبروی سازمان را ببرد و ما می خواهیم او را بگیریم و کنترلش کنیم و با این ترفند آن دختر را سوار ماشین کردند و بردند. ببینید یک چیزهایی بود که این طوری زیاد نمی شد با توجیه و دلیل آوردن و با خیلی مسائل دیگر آنها را هضم کرد ولی آدم وقتی یواش یواش در عمقش می رفت، بالاخره آدم که یک شبه آگاهی پیدا نمی کند، جهش که نیست مرحله مرحله، همانطور که فاسد و منحرف شدن سازمان هم یک شبه نیست انحراف یواش یواش از کوچک شروع و بزرگ و بزرگتر می شود بهر حال این انحرافات در سازمان بود، چه بسا در بعضی مواقع بخاطر کوچکی صرفنظر می کردیم، و بعضی مواقع بخاطر عمده بودن مبارزه با خمینی صرفنظر می کردیم ولی وقتی دیدیم دارد همان کارهای خمینی را می کند، گفتیم شما هم که همان هستید، اصلاً ما آمدیم با این چیزها مبارزه کنیم با زندان با خراب کردن خانواده ها، با واره کردن، تهمت زدن و با پیچیدن به پرو پای نیروهای دیگر و با فحش و لگد زدن و توپیدن و همه اینها را خمینی بهترش را هم می تواند انجام دهد، ضد آزادی، ضد کتاب، ضد نوشته و سانسورچی که هست،

همین سانسور و نقص آزادی بیان و گفتار و جلوگیری از تجمع افراد اینها که هست زندان که علنی و عریان شده. دیگر در این نقطه نمی شود ماند، ما در آن نقطه مرز خودمان را جدا کردیم

این سوال ایشان است در آن لحظه که گفتیم من نمی خواهم بمانم، چون هر کس می گفت نمی مانم و می خواهم بروم، دیگر از روابط او را بیرون کشیدند و می انداختند توی ساختمان، ساختمان همان زندان بود، حبسش می کردند، حق بیرون آمدن نداشت، جیره غذایی او را برایش می بردند. یکی بالایی سرش بود، نگهبان بود، به او هوا خوری میدادند، از آن لحظه

به بعد ما زنداني شدیم . بعدش هم آزاد نشدیم , آن آقايي که مي گفت چطور شد که بعد از سه ماه آزاد شديد, ما را به خارج فرستادند, در عين حالیکه من پاس فرانسوي داشتم , قبلاً فرانسه بودم کارت اقامت و همه چیز داشتم اينها در عين حال من را به فرانسه فرستادند , بخاطر انتقاد من را زندان کردند من اعتراض کردم به رجوي نامه نوشتم که چرا من را زنداني کردید و جرم من چیست , چرا به من نمي گوييد؟ بعد از سه ماه بود که ما را فرستادند به رماديه . گفتند ما نمي توانيم تو را به خارج بفرستيم و بايد برويد به رماديه . تحويل مخابرات (سازمان امنيت عراق) شدم و سه روز به زندانهاي بغداد که زندان وحشتناک و عجيب و غريب بود و سپس به رماديه رفتيم .

س: آقاي حائري نگفتيد که چرا اعدام نشديد؟

وابستگي به عراق براي شما هم روشن است , پولهاي دسته شده و اسکناسهاي بسته بندي ۱۰ ديناري , ۲۵ ديناري , ۵ ديناري نوي نو. من خودم از بغداد خريد مي کردم و در بغداد با بازار و ارتباط داشتم . اين پولها را عربيها خودشان مي گفتند اين پولهاي مخابرات (سازمان امنيت) ما است . سازمان هم برايکه ما مسئله دار نشويم , مي گفتند پولهاي خون شهدا است و فکر نکنيد مفت بدست آمده و ما تازه اگر کمک هم مي گيريم : چرا فلان گروه نمي تواند بگيرد, چون خون کمتری داده پس اين براي مشروع است .

تمام پولشان , بودجه نظامي و ارتش شان و تانک و توپ شان و تمام اينها را از ارتش عراق مي گرفتند وقتي هم جنگ آمريکا و عراق شروع شد و توپ و تانک کم آوردند , آمدند از سازمان تحويل گرفتند و

تمام بودجه اش از اينها بوده , از شيخ نشينها , از عربستان سعودي مي گرفتند و اينها مي رفتند تضادهايشان با خميني را عمده مي کردند و مي گفتند اينها خطر است , ما داريم با خميني مي جنگيم و اگر ما نباشيم پدران را در مي آورد , مي آيد منطقه را مي گيرد , ما هستيم که جلويش ايستاده ايم , پس رد کن بيايد. از شيخ نشينها مي گرفت , از ملك فهد مي گرفت , از امير کويت مي گرفت و اخيراً آقاي يعقوبي يك سندي چند سال پيش بيرون آمده به استناد روزنامه هاي آمريکائي که مدرک و سند آورده اند که سازمان سيا به اينها کمک مي کرد, حتي مبلغ آن را هم ايشان نوشته که من فقط اين را ديده ام . بله اين هم از منابع مالي توانستند تسليحات نظامي و ميزان وابستگي اش به عراق , تا اين حد که وقتي عمليات نظامي انجام مي داد اگر توپ و تانک و توپخانه دور برد عراق نبود آنها نمي توانستند حمله کنند و حمله هایش تسليحات نظامي و ميزان وابستگي اش به عراق , تا اين حد که وقتي عمليات نظامي انجام مي

داد اگر توپ و تانک و توپخانه دور برد عراق نبود آنها نمی توانستند حمله کنند و حمله هایش هم با اجازه صدام بود که از کجا و از چه مرزها حمله کند،

بالاخره ایران و عراق در حال جنگ بودند و این هم باید يك جايي عمليات کند و آن طرف بتواند نیروهایش را از طرفي که در جبهه فشار آورده بیاورد این سوراخ را بگیرد. که این هم در جهت سیاست جنگي صدام بود.

حتي عراق موشك به ایران مي زد , افراد فوراً پشت خط تلفنها مي رفتند و از فاميلهايشان , پدر و مادر مي پرسيدند که موشك کجا خورده . خوب چه احتياجي داريد که موشك کجا خورده . بهر حال مي خواهيد به آنها بگوييد کجا خورده که دفعه ديگر تنظيم کنند و به جاي ديگر بزنيد . اين هم ميزان وابستگي و همکاري اطلاعاتي و جاسوسي اينها براي صدام و آن هم جنگ گُردکشي زماني که اينها گُردها را سرکوب کردند در زمان جنگ کرد کشي ما در زندان بوديم . اين مانورهاي نظامي هم که شما گفتيد , اينها همه اش صحنه سازي بود . ايشان خودش فيلمبردار عکاس و خبرنگار است .

مثلاً اينها يك خياباني را براي مانور تشکيل مي دادند , بعد يك عده با آيفا مي رفتند , آن آخر پياده مي شدند و يك ماشين اينها را مي آورد اين سر و دفعه ديگر با آمبولانس و دفعه ديگر با نفربر مي رفتند .

خبرنگاري که آنجا ايستاده بود , مي ديد که چهار ساعت مي آيند . مگر اينها چند هزار نفرند , سي هزار , پنجاه هزار , ديگر خبر نداشتند که از آن پشت اينها را سوار آيفا مي کنند بر مي گردانند و دوباره با تانک مي آيند . در همه اين صحنه سازي ها (خبرنگاران) فکر مي کردند که اينها خيلي زياد هستند , در صورتي که همان موقع از ۱۵۰۰ نفر بيشتري نبودند .

س: شما گفتيد که ۱۵۰۰ نفر عضو دارند و ۱۵۰۰ عضو رسمي (هياهو و سؤال قطع شد

(

شمس : نه کي گفته الان ۱۵۰۰ نفر زنداني دارند. (هياهو) عضويت بطور رسمي در هر حزب و سازماني دو سه مينا و شرط کوچک دارد , مثلاً شرط عضويت نام نويسي کردن و معرفي دو نفر از اعضاي قديمي حزب و فکر کنم مثلاً چهار تا ضابطه و قاعده ديگري هم داشته باشد اينها خيلي شرط و شروطهاي ابتدائي و ساده است ولي در س.م.خ اينطور نبوده , طرف ممکن است ده سال با س.م.خ کار کند و خيلي هم مسئوليتها و کارهاي ديگر به او بدهند ولي ابلاغ نمي کنند که تو عضو هستي . يعني ابلاغ عضويت جنبه رسمي و قانوني دارد . عمداً

هم اعلام نمي کنند که ببينند بالاخره اين طرف مي ماند، نمي ماند، فردا نرود بيرون و بگويد من عضو بودم، اين است که سازمان مي گويد عضو ما نبوده راست مي گويد، بعضي از افراد واقعاً عضو نبوده اند ۱۵-۱۳-۱۰ سال در سازمان بوده ولي عضويت را به ابلاغ نکردند. اين هم يکي از زرنگي هاي آنان است يك عنصر هوادار وقتي مي آيد در سازمان بعد از يکي دو سال کاندید عضويت مي شود K۱, K۲ مي شود. بعد کاندید شوراي رهبري مي شود بعد شوراي رهبري مي شود، بعد معاون هئيت اجرايي شده و بعد از آن هئيت اجرايي، بعد وصل به رهبري مي شود اين راه را بايد طی کنند.

مثلاً ۴ يا ۵ نفر مي ريختند سر يك نفر و او را مي زدند در دادگاههايي که براي محاکمه افراد

تشکيل مي دادند، مثلاً حمله مي کردند فحاشي مي کردند و اين هم سرش را مي انداخت پائين و جرأت نمي کرد جواب آنها را بدهد و اگر دهان به دهان مي شد، آنها او را مي زدند پس او مجبور بود که کوتاه بيايد. فشارهاي روحي و رواني بود، تحقيرش مي کردند، و کتکش مي زدند. تا آنجا که من ديدم، شکنجه فقط کتک بود، بيش از کتک هم نبود البته در يك سازمان سياسي وقتي کتک مي زنند، ما به اين کتک شکنجه مي گوئيم در بيرون اگر دوفنر دعوا کنند و همدیگر را کتک بزنند، ديگر شکنجه نمي گویند. ولي سازماني که اسم سياسي روي خودش مي گذارد و مي گويد سازمان سياسي هستم، در اينجا کتک همان شکنجه است. اين مسئله مرگهاي تصادفي و خودکشي، البته اخيراً يه عده اي از دوستان ما که از سازمان آمده بودند بيرون و در اسپانيا مستقر هستند، نامه نوشتند که اخيراً افراد مسئله دار را تحت اين جنگهاي نا منظمي که در قرارگاه راه انداخته اند به عنوان ستاد داخله و براي آموزش آنها، سه يا چهار نفر در اين عمليات ها که جنبه مانور داشته کشته شده اند من مطمئنم که اين ها افراد مسئله دار بوده اند.

تا آن موقعي که من در سازمان بودم در سال ۷۰، شش، هفت تا قتل اتفاق افتاد، يعني تحت عنوان حادثه و تصادف، مرگ اتفاق افتاد. اکثرشان افراد مسئله دار بوده اند،

يکي از آنها جواد نا مي بود، يکي هم شاعر بود جواد خودکشي کرد توي تعميرگاه. يکي توي اسکان چيزي کرده بودند توي دهانش خفه شده بود، يکي توي استخر افتاده بود، گفتند شنا بلد نبوده و غرق شده است. يك چنين مرگهايي در سازمان بوده که سازمان اعلام نمي کرد ولي چون اينها خط دار بوده آنجا مي فهميدند بخصوص آنهايي که خودشان را دار زده بودند،

پخش می شد، دهان به دهان می پیچید ولی بطور رسمی در سطح سازمان اعلام نمی کردند. تا حالا اعلام بیرونی هم نکرده اند که شش نفر هفت نفر، هشت نفر در سازمان خودکشی کرده اند. البته من خودم به این خودکشی ها مشکوک هستم، دلایل بعضی از این خودکشی ها را من در آوردم که شاید در آینده طی یک جزوه ای منتشر کنم. در مورد شورای ملی مقاومت، این شورا هم زیر فرمان رجوی است، اصلاً شورای ملی مقاومت غیر از س.م. خلق رجوی یا همان ارتش آزادیبخش چیز دیگری نیست این هر سه یکی است. فقط افرادی هستند یکی آن مهدی سامع است عضو کمیته رهبری فدائیان، خودش و زنش و یکی دو نفر که بنام هویت هستند و آن موقع که ما رمادیه بودیم نفرات مهدی سامع در رمادی هفت نفر بودند که آنها هم جدا شده بودند و می خواستند بیایند بیرون و فکر نکنم دیگر عضویتی در ارتش داشته باشد.

هزار خانی متین دفتری و زنش. بقیه همه عضو سازمان
مجاهدین هستند. یعنی تمام آنها بنام جمعیت داد و اصناف
تهران و

نامه هایی در انقلاب ایدئولوژیک، نامه عاشقانه به رهبرشان نوشتند، مثلاً همین آخوند جلال گنجه ای نامه نوشته، ای رهبر عقیدتی من. وقتی رهبر عقیدتی شد! دیگر عضو مجاهدین هستی! تمام اینها قلبی و حقه بازی است، حتی این انجمنهایی که در سطح اروپا و انجمن فارغ التحصیل فلان و بهمان. اینها همه ساختگی است. یکنفر در درون سازمان بهرحال یا مهندس است یا عکاس و یا بقال است آنکه بقال هست می شد عضو انجمن صنفی بقالها، آنکه مهندس است می شد عضو انجمن مثلاً فارغ التحصیلان. آنکه شاعر است ممکن است ورزشکار هم باشد، هم عضو صنف ورزشکارها است هم در صنف شعرا، هم عضو سازمان مجاهدین، و هم ممکن است در نشریه مجاهد کار کند پس خبرنگار هم می شد و عضو جامعه خبرنگاران و نویسندگان هم می شد. یکی دو تا شعر بگوید عضو کانون شعرا می شد یعنی یک نفر توی ۱۰-۸-۷ تا گروه و دسته و جمعیت عضویت دارد، همه اینها ساختگی است و چیز واقعی و بیرونی ندارد. نوروز علیر رضوانی: در جواب اولین سئوالی که گفتید نظرتان راجع به اعدام بزرگسالان چیست خواستم بگویم که اصلاً جوهره انقلاب ۵۷ چه بود، مگر ما انقلاب نکردیم که اعدام و زندان را از بین ببریم، پیام انقلاب ۵۷ واضح و روشن بود. من شخصاً هر نوع اعدام و تحت هر نوع اسمی را محکوم می کنم چه بزرگ و چه کوچک. چرا از سال ۶۴ تا ۶۹ در روابط مجاهدین ماندیم؟ حرف شما درست است بنده از سال ۶۴ عرض کردم، ۷۴ روز در زندان بودم ممنوع الخروج و محکوم به اعدام بودم (همراه علی زرکش)

من توانستم بیایم بیرون؟ آیا دست من که بیایم بیرون. الان هم اینجا نشستم با شما صحبت می‌کنم، به همت و یاری همه احزابی است که در این زمینه فعالیت کرده‌اند. و الا تا جایی که می‌خواست آقای رجوی برمی‌گشت من اینجا نبودم. من و سایرین شاید اسامی تعدای را از طریق صلیب سرخ اعلام کنیم و بخواهیم از مجاهدین که اینها را از زندانها آزاد کنند. ما نمی‌توانستیم بیایم بیرون. اگر امروز اینجا آمدیم و داریم صحبت می‌کنیم، به اعتبار حمایت‌های شما بوده و بعدش هم صلیب سرخ، فشارهای فامیل و خانواده در درجه سوم از طریق مراجع حقوقی که به سازمان فشار آوردند تا تن به اینکار داد. در شرایطی که جایی مثل عراق بن بست جغرافیایی گیر کرده بودیم بلکه من مرزبندی کردم، از سال ۶۴ بنده هوادار سیاسی بودم، برای اینکه چنگ سازمان در عراق بودم، نمی‌توانستم بیایم.

گفتند ریشه‌های انقلاب، من فکر می‌کنم همانطوریکه همه شما می‌دانید سال ۵۴ س.م گفتند که اپورتونیست‌های چپ، شهرام و بهرام هستند از طرف دیگر و دقیقاً در همان زمان ریشه‌های اپورتونیست راست در سال ۵۴ به رهبری مسعود رجوی طراحی شد.

برای اینکه مرانامه سازمان در سال ۵۴ توسط رجوی تدوین شده بود یعنی دقیقاً آن طرف سکه اپورتونیست چپ، این طرف هم اپورتونیست راست است به رهبری آقای رجوی.

مسئله دار زندانها و شکنجه‌ها: فقط کوتاه می‌خواهم بگویم که من عرض کردم، من خودم قربانی این سیاستها بودم. ناظر هتک حرمت به خواهران مجاهد بودم. ای کاش نمایندگان مجاهدین اینجا بودند و من اسامی این خواهران را اینجا می‌خواندم تا مجاهدین به شما جواب دهند. گزارشاتش همه اینجا هست و امیدوارم اگر شرف و غیرت انسانی در آنها هست، بیایند بنشینند تا من همه را برای شما توضیح بدهم. چرا که من خودم قربانی این سیاستهای ضد انسانی بوده‌ام. برادری توضیح داد که باید در چارچوب نظامی، زندانهای رجوی را بررسی کرد، يك ارتش هیچوقت بخاطر داشتن گرایشات سیاسی و عقیدتی سربازش را زندانی نمی‌کند. امکان دارد بخاطر جرمی، يك نافرمانی، زندانی بکند ولی سرهنگ نمی‌آید سربازش را بخاطر اینکه مسلمان نیست و عقیده او را قبول ندارد زندانی کند و شلاقش بزند، در کدام مناسبات نظامی شما این چیز را دیده‌اید، درست است اگر سرپیچی از اساسنامه ارتش بخواهید بکنید، اگر در اساسنامه باشد درست است ولی وقتی آن سرباز و اعضاء نمی‌خواهند عقیده تو را داشته باشند و در واقع تو را قبول ندارند، خوب این دلیل نمی‌شود که اینها را زندانی کنید، جرمشان چیست. ما می‌گوییم ولایت فقیه تو را قبول نداریم، ولایت فقیه تو با خمینی یکی است، هیچ فرق نمی‌کند. این خواست ما بود. سلاحها و امکانات نظامی هم که،

من فکر می‌کنم آقای حائری توضیح کامل داد، امیدوارم که نشست بعدی باشد، و در حضور همه مسائل دیگری را توضیح بدهم، اگر سؤال در مورد من هست، سؤال کنید تا بگویم.

«مینا ربیعی» خانمی سؤال کردند در مورد ریاست جمهوری خانم مریم عضدانلو و در مورد ارتقاء زن. خوب من هم بالطبع به دلیل زن بودنم مثل همه زنان به رهبری زن نه تنها حساسم چه در زمینه خانواده، چه در زمینه شغلی، چه در زمینه اجتماعی مثل تمام زنهای دیگر شاهد واقعاً اجحافات که در حق ما می‌شود هستم.

حالا در فرانسه سازمان می‌خواهد بزور روسری از سر ما بردارد، بدون اینکه حق را به ما بدهند شاید ما هم حق انتخاب داشته باشیم.

اما در ارتقاء زن ای‌کاش، می‌شد با دستورهای فرمایشی یک گروهی را چه زن یا مرد ارتقاء داد. متأسفانه با دستورهای فرمایشی نمی‌شود شاه هم از این سیاستها داشت و خواهرش اشرف پهلوی را هم مأمور این کار کرده بود که باصطلاح به زنها آزادی بدهد باید خودشان در یک حوزه حرکتی بتوانند این رشد را بدست آوردند ولی مسئله ایکه می‌خواهم بگویم. ای‌کاش همین ارتقاء فرمایشی هم واقعی بود.

شما بخاطرتان هست که بعد از ازدواج، ایشان دلایل ازدواج را چه گفتند؟ گفتند چون این خانم رهبر شدند باید زن آقای رجوی شوند. آیا شما این را توهین به زن تلقی نمی‌کنید.

به فرض هم ایشان رهبر شدن، این اولین با راست در تاریخ؟ یا در همین دنیایی که ما زندگی می‌کنیم، مارگارت تاچر، گلدامیر نبودند، ای‌یک توهین است به زن، جدای از اینکه رهبر شده باید زن آقای رجوی بشود مگر آقای رجوی وقتی که رهبر شد، کسی را به همسری پذیرفت یا شوهر کسی شد. این در واقع یک توهین است به زن و مضافاً اینکه در حال حاضر ایشان به ریاست جمهوری می‌رسند، اولاً رئیس جمهوری یک مملکت یا از طریق آراء مردم یا در شرایط ویژه از طریق مجلس انتخاب می‌شود، این کدام رأیی بوده که ایشان را انتخاب کرده؟ اگر ایشان رئیس جمهور و کاندیدا نیستند؟ مفهوم ریاست جمهوری یعنی چه؟ متأسفانه لقب نمایشی به ایشان داده اند، هیچکاره هستند شما نشریاتشان را می‌خوانید، هیچکاره اند. تمام مسئولیتها دست مسئول شورای ملی مقاومت است آقای رجوی رهبر خاص الخاص سازمان، و مسئول شورای ملی مقاومت خودشان هستند. چه سمتی دارند خانم مریم رجوی. غیر از یک

چیز نمایشی فقط و فقط برای فریب ما، فریب من و شما. (شمس حائری) : معذرت می خواهم. مریم بارها می گفت رهبر عقیدتی من مسعود است .

(مینا ربیعی) : من یک مسئله دیگر را بگویم، ممکن است این برای آقایان زیاد حساس نباشد ولی خانمها مخصوصاً با زندگی در خارج از کشور، یک مقدار این را نشان داد. ما یک چیزی داشتیم در ایران، زنهای ایرانی و شاید کشورهای دیگر، خوشبختانه وقتی که ازدواج می کردیم هویت خودمان را حفظ می کردیم. من در تمام مدارک شما ببینید نه نوشته شده ازدواج کردم نه همسر فلانی هستم. حتی خود یک مرد در پاسپورتهای شما، در کارتهای شناسایی آقایان نوشته نشده شوهر مثلاً فلان خانم . این تنها چیزی بود که ما حس کردیم که متأسفانه یا خوشبختانه زنهای غربی ندارند، با تمام چیزهایی که از نظر آزادی توانستند بدست بیاورند، ولی این یکی را ما هویت داشتیم. ولی می بینید مریم، برای همین است خیلی کراحت دارم ایشان را رجوی خطاب کنم . این زن حتی هویت خودش را نگاه نمیدارد. به چه دلیلی نام ایشان را بر میدارند و رجوی می گذارند. یعنی چه ، اصلاً هویتش را از او می گیرند. این نه در مورد خانم رجوی ، در مورد شهدای سازمان هم انجام شد، قبل از انقلاب ایدئولوژیک که من انتقادات شدیدی کردم ، یادتان هست مدتی می گفتند اشرف رجوی ، الان هم همینطور است بنده را مجبور می کردند اسم شوهرم را بگویم . مجبورم می کردند. باز هم می گویم هیچ دستور فرمایشی نمیتواند برای ارتقاء هیچ ملتی، گروهی و هیچ زن یا مردی درست باشد. سئوالات دیگر را جواب دادند، اما در جواب سئوال آقایی که می فرمایند من تغییر ایدئولوژی دادم، نخیر آقا من تغییر ایدئولوژی ندادم، در مقابل کسانی که تغییر ایدئولوژی دادند چه در سال ۵۲ یا ۵۴ و چه در سال ۶۴، در حدی که انقلاب ایدئولوژیک بکنم، مخالفت کردم ، مقاومت کردم ، بهایش را هم به عنوان یک زن بویژه پرداختم . تأکید می کنم بعنوان یک زن پرداختم . و اما در مورد روسری خودم، هم من یک چیزی را اضافه می کنم ، جواب مشخصی است که خدمتان می دهم فقط بعنوان یک زن مسلمان ، من تصور نمی کنم حجاب یک زن نه به روسراش باشد، نه به تارهای مویش باشد (کف زدن حضار) مضافاً به اینکه اگر شما آن ارتجاعی ترین رساله آخوندها را بخوانید هیچ جایی نه کسی را بخاطر بی حجابی نه بخاطر شرابخوری ، نه بخاطر زنا ، نا مسلمان تلقی نکرده اند و تغییر ایدئولوژیک اسمش را نگذاشته اند. آنها هم می گویند حدود شرعی رعایت شود (یکی از حضار نه رژیم می گوید یک چشمت بیرون باشد) نه اینطور نیست آنها می گویند حد شرعی .

سئوال : کشته شدن علی زرکش به چه دلیل بود؟ آیا دلایل همین مبارزاتی است که شما

الان بیان می کنید؟

(شمس حائري): زرکش یکسال زندانی بود در ساختمان بقایی. در خط و خطوط هم مخالفت کرده بود با استراتژی ارتش آزادیبخش و گفته بود که این به بن بست می رسد و سر این خط با رجوی اختلاف پیدا کرد .

(مجری) در جواب يك سؤال : ما گفتیم, خود این دوستان هم , در بحث شان بود, گفتند که اعضاء زیادی از مجاهدین حتی توضیحش را شنیده باشید, خود این خانم ربیعی یا آقای حائری و آقای رضوانی, اختلاف درونی, مجاهدین دارای گرایشات مختلفی هستند, حتی اگر دقت بکنید, مثل بقیه احزاب و جریانات . البته مجاهدین هم , کسانی بودند که وقتی جدا می شوند, به سمت سازش و تمکین رژیم می روند. ما گفتیم گرایشات مختلفی هستند, رجوی می خواهد با تکیه با آن محدود عناصر تمام این گرایشات را سرکوب کند. ما اشاره فقط به گرایشات کردیم , یعنی يك نیروی انبوه نیست آنهایی که از مجاهدین جدا شده بودند. طیفهای مختلف بودند.

(مجری) دوستان عزیز يك موضوع خیلی مهمی است که ایشان باید توضیح در آن مورد بدهند. آقای رجوی قول خلیج فارس را به صدام حسین داده که با رسیدن به ایران خلیج فارس در اختیار صدام حسین بگذارد من از آقای رضوانی

دنباله بحث در نشست دوم خواهد آمد